

پروازی در آفاق شعرنو

ع - صادقیان

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر

مقدمه - ۱

ظهور حضرت بهاء الله به دوگونه در عالم وجود موثر بوده است : یکی تقلیب قلوب نفوس که باعث ایمان آنان به امر بهائی می شود که به «تأثیرات انفسی» معروف و مصطلح است. دیگر آنکه در این دور مبارک افکار و عقاید و انظمة دگرگون شده ، عقول و افکار و فنون ترقی بی سابقه کرده ، اختراعات و اکتشافات بی شمار بوجود آمده است. این تأثیرات غیر مستقیم را که در کلیه شئون بشری ملاحظه می نمائیم «تأثیرات آفاقی» می نمائیم.

از جمله تأثیرات آفاقی ظهور مبارک دگرگونی و تجدیدی است که از حدود سه ربع قرن پیش در شعر فارسی پدید آمده و به «شعر نو» معروف شده است. این نهضت ادبی در مدتی کوتاه حصار یکهزار ساله و در «کالبدهای پولادین»^۱ شعر عروضی فارسی را لرزانده است.

بی گمان در تاریخ ادبیات ایران هیچ جریانی چون نهضت شعرنو و کشمکش موافقان و مخالفان آن این گونه حاد و شدید نبوده است.

مقدمه - ۲

برای اینکه «نوپردازی» در شعر فارسی را بررسی کنیم باید کمی به عقب برگردیم : در دوره قاجاریه که ادبای ایران از «سبک هندی» خسته شده بودند مکتبی را بنام «مکتب بازگشت» که رجوع به همان مکاتب سابق خراسانی و عراقی بود در شعر فارسی بوجود آوردند و شعرای بنامی چون مشتاق ، مجمر ، هاتف ، آذربیکدلی ، نشاط ، صباحی بیدگلی ، فروغی بسطامی و وصال شیرازی علمدار این نهضت شدند و اشعار زیبایی به سبک و روال قدما به گنجینه شعر کهن فارسی افزودند.

در اواخر دوره قاجار که پای ایرانیان به اروپا باز شد افکار تجدد خواهی غرب چه از طریق اسلامبول که چهار راه آسیا و اروپا محسوب میشد و چه از طریق روسیه که راه سفر به اروپا بود به

ایران نفوذ کرد. بعضی از اهل ادب به ترجمه آثار نویسندگان اروپائی پرداختند. در جنبش مشروطیت شعرائی چون بهار ، ایرج ، ادیب نیشابوری ، ادیب الممالک فراهانی ، دهخدا ، عارف ، عشقی و سیداشرف (نسیم شمال) اشعاری با مضامین جدید سرودند و مطالبی چون آزادی ، وطن پرستی ، حمایت از رنجبران و مخالفت با ظالمان و مستبدان به اشعار آنان وارد شد. شعر فارسی در این دوره به سادگی گرائید و به زبان مردم کوچه و بازار نزدیک شد. از جمله ایرج با تهوری بی سابقه و تسلط به شعر ، زبان متکلف قاجار را به کنار نهاد و اشعاری ساده و روان انشاء کرد. سرودن اشعار و ترانه های انقلابی حاوی مضامین سیاسی و وطنی رواج گرفت و روزنامه های متعدد آنها را به چاپ می رساندند.

پس از نهضت مشروطیت کم کم از حدت سرودن اشعار وطن پرستی و آزادی خواهی کاسته شد و فعالیت شعرا به چند انجمن ادبی منحصر شد. در این محافل شعرائی چون ادیب السلطنه سمیعی ، شیخ الرئیس ، بدیع الزمان فروزانفر ، بهار و وحید دستگردی و دیگران کارگردان بودند. کار عمده شعرائی که در این انجمن ها گرد می آمدند مثلاً سرودن قصائدی به سبک خراسانی در توصیف امتعه وطنی یا اقتفاء یا استقبال از غزلیات شعرای معروف گذشته بود. مختصر آن که رکودی شدید به شعر فارسی سایه افکنده هیچ گونه حرکت و جنبش و نوآوری در آن دیده نمی شد.

نیما و نهضت شعرنو

در چنین اوضاع و احوالی بود که نیما در عرصه شعر فارسی ظاهر شد. علی اسفندیاری که بعدها خود را «نیمایوشیخ» خواند در سال ۱۲۷۴ ش در دهکده «یوش» از نواحی کوهستانی مازندران متولد شد. پدرش «اعظام السلطنه» از مالکان و دامداران آنجا بود. کودکی نیما در کوهستان در دامان طبیعت گذشت در نوجوانی وی را به طهران فرستادند و چندی بعد به مدرسه «سن لوتی» که توسط فرانسویان اداره می شد رفت. در آنجا با زبان و ادبیات فرانسه آشنا شد.

وی در باره آن دوران می نویسد : «... من در مدرسه خوب کار نمی کردم. فقط نمرات نقاشی بداد من می رسید. اما بعدها در مدرسه مراقبت و تشویق یک معلم خوش رفتار که نظام وفا شاعر بنام امروز باشد مرا به خط شعر گفتن انداخت. این تاریخ مقارن بود با سالهائی که جنگ بین المللی (اول) ادامه داشت. من در آن وقت اخبار جنگ را بزبان فرانسه می توانستم بخوانم.»^۲

باری نیما از آن ایام با آثار شعرای قرن نوزدهم فرانسه آشنا شد. همین آشنائی تأثیر فراوانی بر افکار و اشعارش داشت و مفاهیم استعاری و کنائی که در اشعار نیما دیده می شود تحت تأثیر مکتب (سمبولیسم) شعرای قرن ۱۹ فرانسه است. نیما در جوانی از مصاحبت شعرای معروفی چون بهار ، حیدر علی کمالی و احمد اشتری برخوردار می شد و گرچه از نظر سنی از آنان جوانتر بود ولی در مجالس آنان حاضر می شد و از صحبت های آنان بهره می گرفت.

نیما در سال ۱۲۹۹ ش مثنوی «قصه رنگ پریده» را که در بحر «هرج مسدس» است سرود. این مثنوی ۲۵۰ بیت دارد و غایبان گرد دوران ابتدائی و ناپختگی وی در شعر است. در سال ۱۳۰۱ منظومه «ای شب» و سپس منظومه معروف «افسانه» را با محتوائی عاشقانه و غنائی سرود که در روزنامه «نوبهار» چاپ شد. این منظومه که نو آوری هائی در قالب و شیوه بیان داشت بعدها مورد توجه شعرای بنامی چون بهار و شهریار قرار گرفت. از آن تاریخ تا سال ۱۳۱۶ ش نیما به آزمایش های گوناگون در شعر سنتی دست زد و از شعر غنائی به شعر اجتماعی رو کرد. در سال

۱۳۱۶ اشعار «غراب» و «ققنوس» را که در واقع اوکین اشعار او در شکل و بیانی تازه بود سرود و نظریات و عقایدی ابراز کرد که در شعر فارسی بی سابقه بود. گرچه بیش از نیما تقی رفعت و خانم شمس کسمانی و تندر کیا در راستای نوگرانی تلاش هائی کرده بودند و لی هیچکدام بکار خود ادامه ندادند جز «تندر کیا» که بعداً در باره او سخن خواهیم گفت.

پیشنهادهای نیما در مورد «نوآوری» را میتوان در سه قسمت بدین شرح خلاصه کرد:

۱ - شکستن قاعده تساوی طولی مصراع (در شعر سنتی) و بکار بردن مصراع های دراز و کوتاه (در هر جا حرف شاعر تمام شد مصراع را تمام می کند).

۲ - بهم آمیختن محور متجانس برای پدید آوردن شعری که موزون باشد ولی یکنواخت نباشد.

۳ - استفاده از قافیه به عنوان زنگ تداعی (یا وسیله یادآوری) در جاهائی که مفاهیم يك منظومه علیرغم فاصله مصراع از زیر سطور به یکدیگر ارتباط پیدا می کند.

«... بر روی هم نیما کوشید تا ترکیبی اعتدالی میان همه عناصر ساختمانی شعر بوجود آورد.

شعری بسراید که از عواطف انسانی عصر او سخن بگوید و این عواطف با تصاویر و ایماژهای عرضه شود که تکراری نباشد. پیداست که چنین هدفی بسیار دیر بدست می آید و روی همین اصل نیما متوجه شد که قوالب قدیمی شعر فارسی گنجایش کافی برای مقصود او ندارند. این بود که در حدود سالهای ۱۳۱۸ شعر «غراب» خود را در مجله موسیقی منتشر کرد که در حقیقت نخستین نمونه بر جسته شعر آزاد نیمائی در تاریخ ادبیات ماست. در این شعر، آن مقصود نیما شکل خاصی بخود گرفته و بعد از آن بخصوص در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیما نمونه های درخشان تری از این گونه شعرهای خود را منتشر کرد...»^۲

مخالفان نیما

بنابه سنت دیرینه در عالم وجود، هر فکر و نهضت تازه ای که عرضه می شود طبعاً طرفداران افکار قدیم که موقعیت خود را متزلزل می بینند با آن به مخالفت بر می خیزند. نهضت «نوسرانی» در شعر فارسی نیز از این سنت قدیمی مستثنی نبود. در بین مخالفان نیما و نظریات او دو دسته را می توان بازشناخت: دسته اول را باید «شعرای سنت گرا» نامید. اینان شاعرانی بودند که به تجدید در شعر، نه در قالب و نه محتوی اعتقادی نداشتند و سخت به همان قالب های عروضی و مضامین شعر کهن فارسی دل بسته بودند و چون سابقه طولانی در سرودن شعر فارسی داشتند طبعاً از نفوذ و اعتباری برخوردار بودند. اینان آشکار و پنهان با نیما و نظریات تازه اش مخالفت می کردند.

پا گرفتن بعضی از «آزادگرایان» (که بعداً در باره آنان سخن خواهیم گفت) و مطالب بی سرو تهی که بنام «شعرنو» منتشر می کردند (و نیما هم با آنان موافق نبود) بیشتر بهانه به دست مخالفان می داد و در واقع چویش را نیما می خورد. مخالفان جملات مضحکی مانند «جیغ بنفش» و «غار کبود» را از شعر یکی از آنان که گفته بود: «غار کبود می دود - جیغ بنفش می کشد» عکس کرده و همه نوسرایان را تخطئه می کردند و اصولاً آنها را شعر نمی دانستند!

دسته دیگر که می توان آنان را «نظم گرایان» نامید ضرورت نو آوری در شعر را صمیمانه باور داشتند و در این راه سخت می کوشیدند اما اعتقادی به دگرگون ساختن صورت شعر نداشتند و معتقد بودند در عروض شعر فارسی بقدری اوزان متنوع و قالب های متعدد وجود دارد که شاعر نوآور احتیاجی به شکستن آن قوالب ندارد و خود نیز نمونه هائی از این دست ارائه کرده بودند که

می‌توان به قصیده «سپیدرود» از بهار و «نگاه» از دکتر رعدی و چند غزل از شهریار اشاره کرد. عقاید آنان را در این چند بیت از قصیده ای که دکتر حمیدی سروده باید ملاحظه کرد :

حقیقت آنکه دو چیز است شعر: صنعت و ذوق
بحور کهنه توانند فکر تازه کشید
مرا به جستجوی سبک تازه ، رغبت هاست
سه چیز هست در او: وحشت و عجائب و حُقم
در این قصیده ببین ، نکته های نو بنگر
اگر نه صنعت تنهاست ، ذوق تنها نیست
اگر که کلك هنرمند ، ناتوانا نیست
ولی به گفتن شعر شکسته ، سودا نیست
سه چیز نیست در او : وزن و لفظ و معنا نیست
از آنچه خواسته ام ، يك نگفته بر جا نیست^۲

البته چنانکه در سطور آینده سخن خواهیم گفت این گروه از «زبان شعر امروز» غافل مانده بودند که به اعتقاد خواستارانش مفاهیم جدید را در قالب کهنه نمی توان ریخت.^۵

شعر چیست ؟

از آنجا که شعر زبان روح و احساس است، از زمانی که نوع بشر توانست به کمک «زبان» با هموعان خود حرف بزند و مقصود خود را با الفاظ بیان کند ، بی گمان از همان زمان هم ناگریز از «بیان احساس» شد و بیان احساس چیزی جز شعر نیست. ولو اینکه این «شعر» در مراحل بدوی و بسیار ابتدائی بوده باشد.

شعر نیز مانند هر پدیده دیگری پا به پای رشد جوامع انسانی و الزاماً تکمیل و توسعه زبان ، مراحل ترقی و کمال را پیموده تا امروز با وسعت و غنای خاص خود بدست ما رسیده است که البته بحث جامع و کامل در این مورد از حوصله گفتگوی ما خارج است.

اگر بخواهیم نقش شعر راستین را مختصراً بیان کنیم می توانیم آنرا «وسیله انتقال احساس شاعر به دیگران» بدانیم. شاعر «بطورعام هنرمند» فردی است حساس ، آنچه در عالم خارج بر همگان می‌گذرد ، بی گمان بر روح شاعر تأثیری به مراتب شدیدتر از مردم عادی می گذارد. وقتی شاعر در اثر واقعه ای متأثر میشود ، تأثر خود را در قالب شعر و بزبان شعر بیان می کند. شك نیست هرچه زبان و نحوه بیان شاعر روشن تر و پاکیزه تر باشد در کار خود یعنی «انتقال احساس» موفق تر است. راز موفقیت و محبوبیت شعرای بزرگ در همین موضوع نهفته است. بدین معنی که موفقیت شاعر تنها بیان احساس نیست بلکه در گرو زیبایی ، پختگی ، انسجام ، روشنی و فصاحت زبانی است که در شعرش اختیار میکند.

هر شعری از دو عنصر ترکیب شده است : اول عنصر عاطفه ، دوم عنصر زبان و بیان . شعری که از یکی از این دو عنصر محروم یا ضعیف باشد بی گمان موفق نیست. اگر شعری از عنصر عاطفه محروم یا ضعیف باشد چون از دل بر نیامده لاجرم بر دلها نخواهد نشست و در حد کالبدی بی روح تنزل می کند و اگر از روشنی بیان و زیبایی کلام و سایر امتیازات بیانی بی بهره باشد شعری مبهم ، گنگ ، پیچیده و نامفهوم و در نتیجه ناموفق خواهد بود.

با اندکی تأمل ، این قاعده در مورد کلیه اشعاری که خوانده ایم چه سنتی و چه جدید صادق است. اگر شعر حافظ هنوز پس از گذشت قرن‌ها در دلها می نشیند و اگر بسیاری از سروده های سنت گرایان چون پیکرهای بی جان می نمایند. یا اگر بعضی از اشعار نو پردازان چون معماهایی نامفهوم جلوه می کنند ، همه و همه معلول فقدان یا ضعف عناصری است که گفته شد.

از بزرگان و متفکران شرق و غرب از ارسطو تا ابن سینا و دیگران هر يك عقایدی در تعریف شعر و فنون و آداب شاعری در دست است که نقل همه آنها از حوصله این سخنان خارج است و طالبان می‌توانند به منابع متعددی که در این باره وجود دارد مراجعه نمایند.^۶

صاحب نظران متقدم و متأخر مختصاتی را که برای «شعر» بیان کرده اند می‌توان به شرح ذیل ذکر کرد: زیبایی، انسجام، استحکام، موزون بودن، مقفی بودن، پختگی، جزالت، سلاست، سهل و ممتنع بودن، لطافت، رقت، مخیل بودن، متعالی بودن، زبان فاخر، شیوایی، فصاحت و بلاغت و امثاله.

البته ممکن نیست تعریف جامع و کامل و مانعی را با توجه به عقاید همه صاحب نظران قدیم و جدید در يك جمله گنجانید ولی شاید نتوان آنرا در تعریف ذیل بیان کرد:

« شعر فارسی سخنی است بر فطرت عالی، موزون، مقفی، مخیل و فاخر که دارای معنایی بوده باشد.»

شعر علاوه بر اینکه زبان روح و احساس است می‌تواند وسیله بیان حماسه، حکمت، پند، اخلاق، تغزل، مدح، مطایبه، هجو، هزل، رثاء و امثاله باشد.

بحثی در عناصر شعر فارسی

الف: وزن آنچه از مطالعه عقاید متقدمان و متأخران بر می‌آید عموماً «وزن» را یکی از ارکان شعر و وجه اقتران آن با «نثر» دانسته اند.

حضرت عبدالبهاء در باره تأثیر کلام موزون از جمله چنین فرموده اند: «ای مرغ سحر کلام منظوم از منشور خوشتر و تأثیرش بهتر و افزون تر است. لهذا عارفان به نظم بیان اسرار معانی نموده‌اند، و قصائد و محامد در نعوت الهیه انشاء فرموده اند تا قلوب به نار محبت الله شعله زند و نفوس از قیود عالم ادنی رهائی یابد. گلیانگ معانی در حدائق رحمانی طیور الهی را چنان به وجد و طرب آرد که هر يك آغاز نغمه و آواز نمایند و بر شاخسار تقدیس نکته توحید بسرایند.»^۷

افلاطون می‌گوید: «وزن و آهنگ با لطافتی که مخصوص آنهاست، نفوذی خاص و تأثیر عمیق در ارواح دارد»^۸

ابن سینا در کتاب الشفاء می‌گوید: «شعر سخنی است خیال انگیز که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد...»

خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: «شعر کلامی است مخیل، مؤلف از اقوالی موزون متساوی و مقفی... و نظر منطقی خاص است به تخییل و وزن از آن جهت اعتبار کند که به وجهی اقتضا تخییل کند»^۹

دکتر خائوری می‌گوید: «حقیقت اینست که در هر يك از زبان های دنیا اگر شعری هست موزون است و شعر بی وزن و یا منشور که اخیراً به گوش ها می‌خورد از مخترعات شعرای قرن نوزدهم فرانسه بوده و مجدد خواهان زبان های دیگر از ایشان اقتباس کرده اند... شعر از بدو پیدایش و نزد همه اقوام با وزن ملازمه داشته و دارد و هرگز در هیچ زبانی سخن ناموزون شعر خوانده نمی‌شود...»^{۱۰} وی پس از نقل عقاید مختلف صاحب نظران چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین اگر بخواهیم شعر را چنانکه از آغاز بوده و تاکنون هست و عرف و عادت بر آن جاری است تعریف کنیم باید چنین گفت: شعر تألیفی از کلمات است که نوعی از وزن را در آن می‌توان

بعد از اسلام دانشمندی از مردم بصره بنام خلیل ابن احمد قواعد عروضی شعر فارسی را با استفاده از شعر عرب و ابتکار خود (و بر روایتی شعر هندی)^{۱۲} تدوین و ارائه کرد. عروض و اوزان آن میزان سنجش کلام منظوم است که به کمک آن می توان درستی و نادرستی اوزان اشعار را سنجید.

شعر سنتی فارسی بر پایهٔ محور عروضی قرار دارد و هر مصرع با توجه به هجاهائی که دارد به ارکان عروضی (افاعیل) تقطیع و وزن صحیح آن معلوم می شود.

واحد وزن در شعر عروضی فارسی مصرع است. وزن هر مصرع نمودار وزن مصرع های دیگر است و چون شاعر مصرع نخست را سرود ملزم است سایر مصرع های منظومهٔ خود را به همان وزن بسراید.

در بارهٔ پیوند وزن و موسیقی شعر با عواطف و ذوق انسانی عقاید مختلفی ابراز شده است^{۱۳} دکتر پرویز خانلری می گوید: « وزن شعر تابع ذوق و ذوق تابع عادت است و قواعد وزن حکم ازلی نیست که تخلف از آن جائز نباشد بلکه این قواعد را از عرف و عادت استنباط باید کرد. بنابراین هر چه ذوق اکثریت گروهی آنرا می پسندد درست است و خود قانون است»^{۱۴}

دکتر محمد رضا شفیع کدکنی می گوید: « هیچ ملتی را نمی شناسیم که از موسیقی بی بهره باشد. پس باید بپذیریم که موسیقی پدیده ای در فطرت آدمی است. عواملی که آدمی را به جستجوی موسیقی می کشانده است همان کشش هائی است که او را وادار به گفتن شعری می کرده است و پیوند این دو سخت استوار است. زیرا شعر در حقیقت موسیقی کلمه ها و لفظ هاست و غنا موسیقی الحان آهنگ ها و بهبوده نیست اگر ارسطو شعر را زائیدهٔ دو نیرو می داند که یکی غریزه محاکات است و دیگری خاصیت درک وزن و آهنگ. گرچه آدمی به نثر نیز می تواند تغنی کند اما هیچ ملتی را نمی شناسیم که غنای او با نثر باشد. زیرا جمع میان شعر و موسیقی جمع میان موسیقی الفاظ و موسیقی الحان است»^{۱۵} «... بطور کلی می توان گفت پس از عاطفه که رکن معنوی شعر است مهم ترین عامل و موثرترین نیروها از آن وزن است چرا که تخیل یا تهییج عواطف بدون وزن کمتر اتفاق می افتد و اصولاً توقعی که آدمی از شعر دارد اینست که می تواند آنرا زمزمه کند و علت اینکه یک شعر را بیش از یک قطعه نثر آدمی می خواند همین شوق به زمزمه و آواز خوانی است که در ذات آدمی نهفته است...»^{۱۶} و در صفحات بعدی می گوید: «... وزن یک شعر از نظرگاه شاعر انتخابی و اختیاری نیست و شاعر وزن را بطور طبیعی از نفس موضوع الهام می گیرد و هنگامی که موضوعی بخاطرش می رسد وزن نیز همراه آن هست. در این باره گفته اند که طبیعت بخودی خود وزن را تعیین می کند، گوته می گفت: « وزن همانطور که هست بطور ناخودآگاه از حالت شاعر مایه می گیرد. اگر شاعر در حال سرودن شعر در بارهٔ وزن بیندیشد دیوانگی است و هیچ اثر ارجمندی خلق نخواهد کرد و نزدیک به همین سخن است گفتهٔ الکساندر پوپ آنجا که می گوید آهنگ ها باید همچون ظنین احساسات جلوه کنند. یعنی نفس آهنگ که شاعر با خود زمزمه می کند نمایشگر فراز و فرودهای روحی او باشد و در این کار اختیاری از خود نداشته باشد. بنابراین بیجا نخواهد بود اگر شعر بی وزن را مانند بسیاری از ناقدان ادب، شعر ندانیم چنانکه آندره موزوا می گوید: من شعر بدون وزن را جز نثرزشتی نمی بینم که بیهوده بریده بریده شده است. و ورلن در

شعر بیش از هر عنصر دیگری وزن را موثر می دانست و این پیوند بعدی است که جای عنصر خیال را می گیرد...»^{۱۷}

بر خلاف آنچه معروف است نیما منکر لزوم وزن در شعر نبود ولی به تساوی طولی مصرع ها معتقد نبود. وی از وزن برداشت دیگری داشت: «به نظر من شعر در يك مصرع یا يك بیت ناقص است، از حیث وزن، زیرا يك مصراع یا يك بیت نمی تواند وزن طبیعی کلام را تولید کند. وزن، که آهنگ و طنین يك مطلب معین است، در بین مطالب يك موضوع، فقط به توسط (آرمونی) بدست می آید. اینست که باید مصراع ها و ابیات دسته جمعی و بطور مشترك وزن را تولید کنند. من واضح این (آرمونی) هستم... يك مصراع یا يك بیت نمی تواند وزن را ایجاد کند. وزن مطلوب که من می خواهم، بطور مشترك که از اتحاد چند مصراع و چند بیت پیدا می شود... اساس این وزن را ذوق ما حس می کند که هر مصراع چقدر باید بلند یا کوتاه باشد. پس از آن هرچندتا مصراع چطور هم آهنگی پیدا کنند... هر مصراع مدیون مصراع پیشین و داین مصراع بعدی است»^{۱۸}

چنانکه می دانیم در شعر عروضی شاعر وقتی مصراعی را مثلاً با چهار رکن می سرايد الزماً باید این قاعده را در مصراع های بعدی در کل منظومه رعایت کند ولی نیما به تساوی (ارکان) مصراع ها و ابیات معتقد نبود و می گفت شاعر مجبور نیست خود را در قید مصراع مقید کند، بلکه هر جا حرفش تمام شد باید مصراع را همانجا ختم کند. بدین علت در منظومه های نیما در يك مصراع دو رکن و در مصراع دیگر سه رکن و در دیگری يك رکن وجود دارد. اکنون منظومه «مهتاب»^{۱۹} اثر نیما را که در بحر (رمل مخبون) سروده شده تقطیع می کنیم تا تفاوت ارکان مصراع ها روشن شود:

۱ - می تراود	مهتاب		
فاعلاتن	فعلن		
۲ - می درخشد	شب تاب		
فاعلاتن	فعلن		
۳ - نیست یکدم	شکند خواب	به چشم کس و	ليك
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلن
۴ - غم این	خفته چند		
فعلاتن	فعلن		
۵ - خواب در	چشم ترم	می شکند	
فاعلاتن	فعلاتن	فعلن...	

بطوریکه ملاحظه می شود مصراع های اول و دوم و چهارم دارای دو رکن و مصراع سوم دارای چهار رکن و مصراع پنجم دارای سه رکن می باشند.

ب - قافیه

در شعر عروضی «قافیه» یکی از دو عنصر اصلی شعر محسوب می شود. شاعر ملزم است باحروف اصلی پایان ابیات را مشترك معین ولی نامکرر را انتخاب کند. اگر کلمه یا کلماتی عیناً در آخر ابیات تکرار شوند «ردیف» و حروف ماقبل آن «قافیه» خوانده می شوند. شاعر باید به زبان مسلط بوده بحد کافی به «گنجینه لغات» دسترسی داشته باشد تا بتواند کلمات مناسب و خوش آهنگ و خوش تراش را برای قوافی شعر خود انتخاب کند. مروری بر اشعار بزرگان شعر فارسی

دسترس کمی نظیر آنان را به گنجینه لغات نشان می دهد.

صاحب نظران متقدم و متأخر اهمیت فراوانی برای قافیه قائل شده اند و آنرا با موسیقی و وزن شعر بی ارتباط ندانسته اند. دکتر شفیع کدکنی در این باره چنین عقیده دارد: «... قافیه نیز گوشه‌ای از موسیقی شعر است. در کنار موسیقی وزن و موسیقی درونی کلمات، موسیقی قافیه نیز قابل بررسی و تحقیق است. یکی از مهمترین عوامل اهمیت قافیه جنبه موسیقایی آن است. در حقیقت قافیه خود یکی از جلوه های وزن است و یا بهتر بگوئیم مکمل وزن است...»^{۲۰}

در مورد نقش های قافیه در ساختمان شعر عروضی صرفنظر از پیوند دادن ابیات يك منظومه بهم، دکتر شفیع کدکنی از جمله پانزده تأثیر و خصیصه و نقش برای شعر قائل است از اینقرار:

- ۱- تأثیر موسیقایی ۲- تشخیصی که قافیه به کلمات خاص هر شعر می بخشد ۳- لذتی که قافیه از بر آورده شدن يك انتظار به وجود می آورد. ۴- زیبایی معنوی یا تنوع در عین وحدت
- ۵- تنظیم فکر و احساس ۶- استحکام شعر ۷- کمک به حافظه و سرعت انتقال ۸- ایجاد وحدت شکل در شعر ۹- جدا کردن و تشخیص مصراع ها ۱۰- کمک به تداعی معانی ۱۱- توجه داده به زیبایی ذاتی کلمات ۱۲- تناسب و قرینه سازی ۱۳- ایجاد و قالب مشخص و حفظ وحدت ۱۴- توسعه تصویرها و معانی ۱۵- القاء مفهوم از راه آهنگ کلمات^{۲۱}

نیما یوشیج از قافیه بر داشت دیگری دارد. وی تکرار حروف يك آهنگ را در انتهای ابیات لازم نمی داند بلکه آنرا بعنوان (زنگ مطلب) یا یادآوری یا هرجا که مطلب شاعر تمام شود لازم می شمرد. وی می گوید: « قافیه مال مطلب است، زنگ مطلب است، مطلب که جدا شد قافیه جداست... فقط قافیه، باید بدانید که بعد از وزن در شعر پیدا شده. قافیه قدیم مثل وزن قدیم است. قافیه باید زنگ آخر مطلب باشد. به عبارت اخری طنین مطلب را مسجل کند... شعر بی قافیه خانه بی سقف و در است... اگر قافیه نباشد چه خواهد بود؟ حباب توخالی. شعر بی قافیه مثل آدم بی استخوان است و وزن بی ضرب مثل شعرهای قدیم... هنر شاعر در قافیه سازی است، قافیه زنگ مطلب است و مال مطلب. قافیه باید مطلب و جملات را تمام کند. مطلب پیش را با مطلب بعد هم قافیه نکنید، بسیار زشت است. در این صورت شما معنی قافیه را ندانسته اید... سعی کنید که قافیه ها در يك مطلب انفصال بعید باهم پیدا نکنند. بحسب ذوق و پس از کار زیاد خودتان می توانید پیدا کنید کجا خواننده منتظر قافیه است...»^{۲۲}

با تعبیری که نیمایوشیج از قافیه در شعر نو می کند بجای اینکه شاعر اسیر قافیه باشد، قافیه مطیع شاعر است و هرجا مطلب او تمام شود، یا برای تداعی مطلب (چون برگردانی) قافیه را که گاه بجای يك کلمه دوسه کلمه است تکرار می کند. رعایت این نوع قافیه پردازي را در اشعار بعضی از نوپردازان که در کار خود موفق بوده اند، می توان یافت.

بازگشت به نیما و طرفداران او

در سطور پیشین گفتیم که نظریات نیما را در سه ماده می توان خلاصه کرد.

نیما با شکست اوزان متحدالارکان و کوتاه و بلند کردن مصراع ها قالب های جدیدی در شعر فارسی آفرید و افق های تازه ای را در پیش دیدگان شاعران جوان گشود. کم کم بسیاری از سبک وی پیروی کردند. شعرای نوپرداز به مفاهیم تازه، زبان و بیان جدید و دید بی سابقه ای دست یافتند که تا پیش از آن در شعر عروضی وجود نداشت. در اشعار نیمائی هر منظومه به عنوان يك

قطعه تفكیک ناپذیر و مستقل تلقی می شود و مفهوم واحدی را القا می کند . در صورتی که پیشتر در غزلیات عروضی هر بیت برای خود مستقل بود و مفهوم بخصوصی داشت. رواج شعر نیمائی شعر فارسی را از حالت رکود و جمود خارج کرد و شور و جنبش تازه ای با خود آورد.

طرفداران نیما پس از چندی به سه دسته تقسیم شدند : گروه اول کسانی بودند که به شیوه نیما وفادار ماندند و غالباً روش او را دنبال کردند و حتی لغات و اصطلاحات وی را در اشعارشان بکار گرفتند. از این دسته می توان به شاعرانی چون منوچهر شیبانی ، اسماعیل شاهرودی (آینده) اشاره کرد و نیز احمد شاملو و منوچهر نیستانی در سال هائی از دوران شاعریشان جزء این گروه بوده اند. گروه دوم شاعرانی که پیشنهادهای نیما را قبول کردند ولی به سلیقه خود شیوه بیانی خاص برگزیدند. مهدی اخوان ثالث (م - امید) محمدزهری - مشرف طهرانی (م - آزاد) نادر نادرپور ، سیمین بهبهانی (در دوره ای از شاعری خود) از این گروه اند. بعضی از این شعرا بعد از چندی به مکتب سخن پیوستند که بزودی از آن یاد خواهیم کرد. گروه سوم کسانی بودند که پس از قبول پیشنهادهای نیما کوشیدند در قلمرو و قالب و معنی از حدود سخن نیما فراتر روند و هر کدام شیوه خاصی را اختیار کردند. از این گروه سهراب سپهری . فروغ فرخ زاد ، یدالله رویائی ، نصرت رحمانی ، منوچهر آشتی ، اسماعیل خونی ، محمدرضا شفیعی کدکنی ، نعمت میرزاده (آرزم) و محمد علی سپانلو را باید نام برد.

در شعر نو لغت (سبك) در باره کسی صدق نمی کند بلکه هر شاعر با شکل و بیانی که برمیگزیند و شیوه ای را که در قالب و محتوای شعر خود بکار می گیرد سبکی برای خود دارد. تنها می توان گفت چه شاعری در کوتاه یا دراز مدّت از چه شاعر یا شاعرانی متأثر بوده و البته این تأثیر و تأثر در همه یکسان نیست و شدت و ضعف دارد.

بسیاری از نوپردازان در مدّت شاعری خود تغییر سبك داده یا از نوپردازی به شعر سنتی روی آورده اند.

مروری بر احوال و آثار نیما

بی گمان نام «نیمایوشیج» در تاریخ ادب فارسی بعنوان يك راه گشا و نظریه پرداز و سنت شکن شعر هزارساله عروضی پایدار خواهد ماند.

هر نهضتی که پای می گیرد موافقان و مخالفانی پیدا می کند و همانطور که بعضی مخالفان متعصب و غیرمنطقی پیدا می شوند موافقان متعصب و کم اطلاع نیز ظاهر می گردند.

بجرات می توان گفت اگر نیما پس از ارائه نظریاتش (دشمنان دانائی) بوفور داشته (دوستان نادانی) هم کم نداشته است. روشن است که هر جا تعصب گام می نهد (حقیقت) رخت برمی بندد. بر همین اساس عقاید افراطی و يك جانبه طرفداران نیما موجب شده که شخصیت حقیقی ادبی و ارزیابی آثار او مبهم بماند.

اکنون که چند سال است نیما درگذشته و آتش قضاوت های افراطی فرونشسته باید خالی از حب و بغض به ارزیابی عقاید و اشعارش پرداخت.

نظریات و زندگی و آثار (نیمایوشیج) را باید از سه زاویه مورد مطالعه و قضاوت بی طرفانه قرارداد :

اول - نیمایوشیج مردی از اهالی کوهستان بود و خصائل انسانی ، سادگی ، صداقت و صراحت

مردم آن دیار را تا آخر عمر با خود داشت. نیما مردی گوشه گیر و از اجتماع گریزان بود. تأثیر افکار چپ در اشعارش که بزبان کنایه و استعاره سروده به چشم می خورد. غالب اشعارش در حالهای از یأس و ناامیدی و بدبینی که بدون شك انعکاسی از زندگی شخصی و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی زمان اوست دیده می شود.

نیما مردی بود که زندگی خود را عاشقانه وقف شعر کرد و به زندگی ساده کارمندی قناعت کرد. بر خلاف مردم زمانه که برای رسیدن به پول و مقام همه چیز را زیر پا می گذاردند با وجود تنگدستی و سختی معیشت هرگز از اصول انسانی که بدان سخت پای بند بود عدول نکرد.

دکتر انور خامه ای که از دوستان وی بوده چنین می نویسد: «... نیما صفات پسندیده فراوان دیگری هم داشت. بسیار فروتن و متواضع بود. با آنکه معلومات بسیط و گسترده ای داشت و از نبوغ ادبی فوق العاده ای بهره ور بود هیچگاه خودستائی نمی کرد... اصولاً کم حرف بود و به گفته دیگران بیشتر گوش می داد. ساده و بی پیرایه زندگی می کرد و در همان اطاقی که زندگی می کرد دوستانش را می پذیرفت. از تعارف و گزاره گویی و اغراق، که ویژه بسیاری از ما ایرانیان است، پرهیز داشت. از این جهت برآستی فرزند کوهستان بود. نیما از مناعت نفس کم نظیری برخوردار بود. در نهایت تنگدستی و با آنکه از جانب خانواده اش زیر فشار بود تا کاری پیدا کند، حاضر نبود دست قنای پیش دوستان فراوانی که داشت دراز و از آنها تقاضای یافتن کار یا کمکی کند... کوتاه سخن، نیما انسانی آزاده، نجیب، شریف، پاکدامن، بلند همت، کم ادعا، نیک نفس و انسان بود...»^{۲۳}

دوم - نیما یوشیج بعنوان يك نظریه پرداز و سنت شکن در عرصه شعر فارسی ظاهر شد. با آشنائی به ادبیات و زبان فرانسه و شعرای پیرو مکتب سمبولیسم فرانسوی قرن نوزدهم، علی رغم سبکباری و کم اطلاعی از شعر و ادب کهن فارسی با ارائه پیشنهادات و نظریات جدید، انقلابی در شعر سنتی فارسی بوجود آورد که مخالفان سرسختی پیدا کرد و البته جمعی نیز با او گرویدند. وی عقیده داشت ضرورت زمانه اقتضاء می کند که شعر به دوران خطابی برسد شعر باید اهمیت دکلاماسیون داشته باشد.

هیچگاه نظریات يك آغازگر کافی و کامل نبوده بلکه دنبال کنندگان شیوه او در سالها و حتی نسل های بعد به تدریج نظریات وی را کامل کرده و توسعه بخشیده اند. در مورد نیما هم همین سنت جاری است و پویندگان راه او باید به تدریج و در عمل پیشنهادات او را توسعه دهند و به کمال برسانند.

سوم - آخرین نکته ای که باید در باره آن به تأمل پرداخت بررسی اشعار نیماست. حساب (نیمای نظریه پرداز و راه گشا) را باید از حساب (نیمای شاعر) جدا کرد. اگر اشعار را در مجموع مورد مطالعه قرار دهیم باین نتیجه می رسیم که نیما در اشعار سنتی خود به هیچ وجه موفق نبوده است. نگاهی به اشعاری که تا سال ۱۳۱۷ (شروع دوره نوسرانی نیما) سروده این موضوع را ثابت می کند. در این میان تنها منظومه غنائی و عاشقانه (افسانه) است که نو آری هائی در آن به چشم می خورد. در نوپردازی های نیما دو نقصیه به چشم می خورد که یکی را تعقید و پیچیدگی و نارسائی بیان و دیگر فقدان جاذبه و (ناشیوانی) را میتوان ذکر کرد. زبان شعر نیما زبانی مبهم، گنگ، پیچیده و پر از استعاره و کنایه است و مسلماً نیما این

خصلت را از شعرای سمبولیست قرن نوزدهم فرانسه بدست آورده و به اشعار خود تسری داده است. استفادهٔ نیما از زبان تمثیلی و استعاری باعث شده است که فهم بسیاری از اشعارش را مشکل نماید و هر شعری به تفسیری احتیاج داشته باشد. ادیب و شاعر پرمایهٔ معاصر «ه. الف. سایه» در این باره چنین گفته است: «اشعار نیما غالباً گنگ و پیچیده است. مردمی که نیما بیشتر موضوع شعر خود را از آنها و برای آنها انتخاب می‌کند، از او چیزی سر در نمی‌آورند. تا آنجا که من اطلاع دارم در آغاز، شعر نیما روشنی و روانی بیشتری داشته اما بر اثر گرفتاری‌های عمومی و قید و منعی که در کارها پیش آمد و گریبانگیر شعر و بیان نیز شد، نیما هم که نمی‌خواست و نمی‌توانست شاعر بارگاه و مدیحه سرا باشد. شعرش را در هفت پردهٔ کنایه و استعاره پوشاند و نتیجه این شد که سخنی که برای عامه بود، در انحصار خواص ماند.»^{۲۴}

دکتر صدرالدین الهی روزنامه نگار و شعر شناس با سابقه چنین می‌نویسد: «ظهور نیما یک ضرورت تاریخی برای تحول و تجدد شعر فارسی بوده، اوست که راه درست «غرب گرایی» را در شعر فارسی معاصر، با همهٔ مشکلات و نارسائی‌هایی که هر آغاز کننده‌ای در ابتدای راه دارد گشوده است... زبان شعر نیما، درشتی‌ها و نادرستی‌ها و کاستی‌های این زبان است که در نسل بعد از او تأثیر گذاشته و حتی ملاک سرودن اشعاری با همین مشخصات شد...»^{۲۵}

یکی از کاستی‌های اشعار نیما تجاوز بی‌رویه از دستور زبان است. دکتر انور خامه‌ای در این مورد می‌نویسد: «... در این مرحله نیما هر جا لازم می‌شمارد، از حدود دستور زبان پارسی نیز پای فراتر می‌نهد و قواعد آنرا زیر پا می‌گذارد. بهتر بگوئیم به شاعر اجازه می‌دهد که اگر ضروری شمرد این قواعد را رعایت نکند. البته در شعر کلاسیک نیز شعرا در صورت لزوم بعضی قواعد جمله بندی را رعایت نمی‌کرده و جای فعل و فاعل و مفعول را پس و پیش می‌برده‌اند. لیکن نیما از این حد بسیار تجاوز می‌کند و هرگونه ترکیبی را مجازمی شمرد بطوری که بعضی از ابیات او شکل معماً به خود می‌گیرد...» (نویسنده پس از آوردن چند نمونه از اشکالات دستوری فاحش، بیت زیر را نقل می‌کند:)

سردی آرای درون گرم او با بالهایش ناروان رمزی است
از زمان‌های روانی‌ها (مجموعه ۳۹۳)

«این بیت پراستی معنائی است! مشکل اصلی مفاهیم کلمهٔ «آرای» و «روان» است که هر دو معانی فارسی مشخصی دارند. «آرا» صفت فاعلی از فعل آراستن است. اگر اینگونه فرض کنیم معنی آن بیت این می‌شود که بالهایش که درون گرم پرند را به سردی می‌آرایند رمزی از زمان روانی‌ها یعنی پریدن‌های اوست. این معنی منطقی بنظر نمی‌رسد. ظاهراً معنی واقعی این بوده است که میان درون گرم او که به سردی آراسته است با بالهایش که می‌خواهند گرم باشند و مانند گذشته پرواز کنند ناسازگاری وجود دارد. ولی در این حالت نیز «آراستن» به «سردی» کلمه نامناسبی است که استعمال آن از شاعری مانند نیما بعید بنظر می‌رسد. در مورد «ناروان» تقریباً مسلم است که مقصود نیما «ناسازگار» بوده، روان را اسم فاعل فعل رفتن گرفته و ناروان را به معنی چیزی که نمی‌رود و ناجور استعمال کرده است. ولی این گونه کار برد کلمه «روان» خواه بصورت اسم گرفته شود یا صفت، در زبان پارسی معمول نیست.»^{۲۶}

مشخصهٔ دیگری که در اشعار نیما به چشم می‌خورد فقدان جاذبه (ناشیواتی) اشعار اوست.

شعر نیما فاقد تغزل دلپذیر و گیرائی و (رقت و لطافتی) است که لازمه هر کلام موزون است. نادر نادر پور شاعر و سخن شناس معروف معاصر که خود از رهروان راه نیماست می گوید: «... گرچه نیما را به حق بنیاد گذار و فرضیه پرداز (شعرنو) می توان شمرد و در حقانیت پیشنهادهای سه گانه او برای وسعت بخشیدن به قلمرو بیان شاعرانه امروز تردید نمی توان داشت. و نیز تازگی استنباط او را از «شعر» ویژگی نگرش شاعرانه اش را بر مفاهیم عینی و ذهنی انکار نمی توان کرد. اما این حقیقت را نیز نمی توان ناگفته گذاشت که «نیما» بهترین مجری نظریات و پیشنهادهای خود، و برترین معرف «شعرنو» نمی توانست بود. زیرا در قبال تخیلی نیرومند، بیانی ضعیف داشت و این ضعف را نخست در اشعاری که به شیوه قدما می سرود نشان داد، سپس در آثاری که به سبک نو پدید آورد آشکارتر ساخت. مشکل نیما در شعر امروز از همین جا آغاز شد، زیرا اگر سستی بیان «نیما» در اشعار قدمائی او، فقط ادیبان آن روزگار را نسبت به قوت طبعش بی اعتقاد می کرد، در اشعاری که به شیوه نو میسرود، تأثیر ناگوار دو جانبه بر دیگران داشت. یعنی در خیل دوستداران شعر (و حتی هواداران نو آوری) اثری منفی می کرد و موجب زدگی و رمیدگی خاطر ایشان می شد. در جمع پیروان ناآگاه و یا کم سواد خودش (که همان ضعف های بیانی را داشتند) اثری مثبت می گذاشت و آنان را در آئینه ضمیر خویش بصورت آفریدگاران زبان و بیانی تازه در (شعر نو) جلوه می داد»^{۲۷}

محمود مشرف طهرانی (م - آزاد) که از شعرای پیشگام نو پرداز است و در راستای شعر نیمائی شعر می سراید در باره ارزش اشعار نیما چنین اظهار نظر می کنند: «نیما يك آغاز كننده و تجربه گر و جستجو كننده بود. در بررسی آثار او باید تجربه های او را از شعرهای خوب او جدا کرد و هر يك را با معیارهای متفاوت ارزیابی کرد. نیما چند دوره درخشان شعری دارد. بنظر من پرشورترین و جوان ترین این دوره ها همان دوره اول است. «افسانه» از حس شعری سرشار است. در شعرهای دوره دوم و سوم نیما نیز چندین شعر درخشان دیده می شود. نیما در این دوره ها در شعرهای کوتاه موفق تر است. نباید از یاد برد که نیما يك آغاز كننده بود و تجربه گر...»^{۲۸}

مکتب سخن (کلاسیک نو)

چنانکه گفتیم پس از ارائه پیشنهادات سه گانه نیما، دکتر پرویز خانلری (که نسبت خویشاوندی هم با نیما داشت) با ارائه نظریات جدید پیشنهادات نیما را تعدیل کرد. دکتر خانلری ادیب، محقق، مترجم، نویسنده، شاعر، نظریه پرداز، سخن سنج و، سخن شناس، در شعر و ادب گذشته فارسی و نیز ادبیات فرانسه بصیرت و اطلاع بسیار زیادتری از نیما داشت و نظریات او عمیق تر و پخته تر بود. وی که در سرودن شعر سنتی تسلط داشت اشعاری به سبک «چهارپاره» می سرود. در سال ۱۳۲۲ مجله «سخن» را تأسیس کرد و آنرا کانونی برای پرورش ذوق و استعداد جوانانی که در سال های بعد شعرای نام آوری شدند، نمود. فریدون توللی، گلچین گیلانی، فریدون مشیری، نادر نادر پور، حسن هنرمندی، محمود کیانوش و میمنت میر صادقی از جمله شعرای نو پرداز جوانی بودند که با تشویق دکتر خانلری و چاپ اشعارشان در مجله سخن رشد کردند و بالیدند. ه. الف سایه، سهراب سپهری، یدالله رویانی، دکتر شفیعی کدکنی و اخوان ثالث پس از تجربه نیمائی به مکتب سخن پیوستند.

دکتر خانلری نظریات نیما را به شرح ذیل تعدیل کرد: ۱ - تجاوز مفرط از حد سنتی مصراع که

موجب درازی و بی قوارگی آن می شود و مطلوب نیست. ۲ - پایان بندی مصراع ها و درهم ریختن اوزان باید به (ذوق سلیم) که مورد تأیید بزرگان ادب گذشته نیز بوده متکی باشد. ۳ - شکستن اوزان در غیر مفاصل عروضی آنها جایز نیست. ۴ - در بهم ریختن اوزان ناسازگار (بحور نامطبوع) باید احتیاط کرد. ۵ - وزن عروضی لازمه شعر فارسی است.

رواج این عقاید و توجه بعضی از شعرای نو پرداز موجب پدید آمدن مکتبی بنام (مکتب سخن) یا (کلاسیک جدید) یا رمانتیسم شد و این گونه اشعار (شعرنو) یا (شعرامروز) در مقابل (شعر نیمائی) نام گرفت

شعر سپید ، شعر آزاد و شعر منشور

سابقه این نوع نوشته ها که بدانها اطلاق (شعر) نمی توان کرد به بعد از مشروطیت برمی گردد. در آن ایام مترجمان ایرانی اشعار شعرای غربی را ترجمه می کردند و به سیاق اصل آنها ترجمه مصرع ها را در سطور کوتاه و بلند زیر هم می نوشتند. این شیوه که از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰ ادامه داشت مورد تقلید بعضی از جوانان تازه کار قرار گرفت و نوشته هائی بنام (قطعه ادبی) در روزنامهها منتشر می کردند.

در سال های بعد از شهریور ۲۰ کسانی اشعاری بدون وزن و قافیه سروده منتشر کردند که (شعر آزاد) یا (شعرسپید) معروف شد. از کسانی که در این راه پیشقدم بودند (محمد علی روهیچ) را باید نام برد که در سال ۱۳۱۰ تحت تأثیر شعرای فرانسوی اشعار گونه ای بدون وزن و قافیه می سرود. دکتر شمس الدین کیا (تندرکیا) بود که در حدود سال های ۱۹ - ۱۳۱۸ ش جزواتی بنام (شاهین) منتشر می کرد در آنها اشعاری با اوزان عامیانه و فولکلوریک و زبان غیرادبی و غیر رسمی و سخن طنزآمیز درج می کرد.

پس از وی باید از هوشنگ ایرانی شاعر و مترجم قدیم یاد کرد. وی در سال ۱۳۲۱ با شرکت چند هنرمند پیش تاز مجله بنام (خروس جنگی) انتشار داد. در همین مجله بود که شعر معروف (غار کبود می دود ، جیغ بنفش می کشد) را چاپ کرد و همین شعر در آن زمان بهانه ای بدست مخالفان داد که همه جا آنرا بعنوان شعر نو نقل می کردند. و دیگر نوپردازان مخصوصاً (نیما) را تخطئه می کردند. این ماجری سال ها نقل محافل ادب دوست بود.

از دیگر آزاد گویان باید از دکتر محمدمقدم و دکتر شیراز پرتو (شین پرتو) ، غلامحسین غریب ، پرویزداریوش ، بهمن فرسی و کیومرث منشی زاده نام برد و پس از آن در دوران حاضر از فریدون گیلانی ، احمد شاملو ، بیژن جلالی ، شمس لنگرودی ، احمد رضا احمدی و اسماعیل نوری علا و دیگران باید یاد کرد که هم با یکدیگر اختلاف دارند و هم همه در يك سبک نمی سرایند.

شعر منشور

آنچه امروز رواج دارد پرچمدار آن (احمد شاملو) شاعر نوپرداز قدیمی است . وی در بدو شاعری به سبک نیمائی شعر می سرود و اکنون با ارائه « اشعار منشور » با سابقه ای که در شعر و تسلطی که به زبان دارد قطعاتی بدون وزن و قافیه ولی با مفاهیم انسانی و اجتماعی ارائه می کند. به مقتضای طبع مرشد تراشی و مراد جوئی که از دیر باز بین بعضی از هموطنان رواج داشته درباره این « شعرگونه » ها غلو کرده سراینده رادر (قله های دست نیافتنی شعر) جای داده و شخص دیگری که خود از نوپردازان قدیم است وی را در کنار خدا می نشاند^{۲۹} این جریانات متأسفانه

سرمشق جوانان نوحاسته و بی مایه ای قرار گرفته که بهرحال «جوان اند و جوای نام» کلمات بی سر و تهی را بهم وصل می کنند و به عنوان «شعرمنثور» یا «شعرناب» به مجلات می سپارند. امروز اگر شما صفحات مجلات طهران (ومجلات چاپ خارج) را ورق بزنید غالب صفحات شعر آنها از همین باصطلاح «اشعارناب» پر شده که نه از (عمیذات شعری) در آنها اثری هست و نه از (ناب) بودن. همین جوانان اینگونه اشعار خود را پس از چندی جمع کرده در مجموعه هائی که گاه بزحمت به یکصد صفحه می رسد چاپ می کنند. پشت وپتیرین کتابفروشی های طهران به فراوانی از این گونه مجموعه ها به چشم میخورد این جوانان متأسفانه نه از میراث بی بدیل ادب گذشته ایران اطلاعی و نه از فنون شاعری مایه ای دارند و نه از ذوق خداداد، ولی به آسانی به نوشتن (نه سرودن) اشعار بی وزن و قافیه می پردازند و البته «آن خشت بود که پر توان زد».

اگر نوشتن نثری ادبی و ارائه آن بنام (شعر) است، در گنجینه ادب فارسی گذشته بهترین نوع آنرا داشته ایم: تاریخ بیهقی، اسرارالتوحید، تذکره الاولیاء و شطحیات صوفیه مخصوصاً آثار پایزید بسطامی، عین القضاة همدانی و مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری از نمونه های ممتاز بشمار می روند. در این آثار کلمات و لغات با قدرت و استحکام ترکیب و نظام یافته اند. آیا جز آسان گیری و آسان گذاری، بی مایگی و سهل انگاری ذهنی، محرک دیگری برای این نوشته های بی ارزش این جوانان علت دیگری می توان پیدا کرد؟ و گرنه سطور کوتاه و بلند را بطور مورب نوشتن و جملات نامفهوم و بی معنی ارائه دادن هنری نیست بلکه عین بی هنری است! نحمادر باره این نوع آثار می گوید: «من خیال می کنم هر دودسته بخطامی روند، هم آنهاکه شعر راهجائی می سازند و هم عده ای که شعر را بی قافیه می سازند. درحالیکه هیچ يك از این دو دسته دلیلی ندارند»^۳

شعرحجم

یدالله رویائی یکی از شعرای نوپرداز قدیمی که سال ها پیرو مکتب نیما و سخن بود در اوائل سال ۱۳۵۰ چند نفر از شعرای نوپرداز دیگر را جمع کرد و بیانیه ای بنام (شعرحجم) صادر کردند و مدعی نوآوری هائی شدند که رواجی نیافت و پیروان آن بعداً به گرایش های افراطی دیگر از قبیل (موج سوم) و (موج نو) که دست کمی از (شعرحجم) نداشتند روی آوردند. در این زمینه باید از نوپردازانی چون بهرام اردبیلی، بیژن الهی، محمود شجاعی، هوشنگ چالنگی، پرویز اسلام پور و دیگران یاد کرد. رویائی چند سال است ساکن فرانسه است.

موج نو، موج سوم، شعر مدرن، شعر ناب

در طی دهه اخیر هر از چندی چند نفر از نوپردازان جوان در ایران بدور هم جمع می شدند و اشعاری را تحت عنوان های فوق ارائه می کردند. وجه اشتراك این اشعار نداشتن هر گونه وزن و قافیه، زبان نامفهوم، آشفتگی فکری و سردرگمی سراینندگان آنان بود. غالباً از این گونه اشعار معنی و مفهوم روشنی استنباط نمی شود. این گروه ها که هنوز هم در ایران و ممالک خارج وجود دارند هر کدام مدعی (پیشروبودن) در شعر را دارند. بعضی هم هر از چند سال گروه خود را عوض کرده فی المثل از «شعرحجم» به موج سوم و موج نو غیره رفته اند. جالب اینکه این گروه ها با هم اختلاف دارند و البته این گونه «شعرگونه» ها دوامی نخواهند داشت و گذشت زمان بهترین داوری را خواهد کرد. بقول پروین «زمانه زرگر و نقاد هوشیاری بود»

بحثی در زبان شعر نو

بطوری که در آغاز سخن اشاره کردیم در دنیای امروز که در همه جا (تأثیرات آفاقی) ظهور امر حضرت بهاء الله بچشم می خورد این تأثیر در شعر فارسی بصورت جنبش (شعر نو) تجلی کرده است. در عصری که بسیاری از ارزش ها و معیارها در تغییر است، شاعر نوپرداز باید مفاهیم و مضامین تازه ای را با زبان شعر بیان کند و یقیناً به زبان جدیدی فارغ از قیود و تکلفات سابق نیاز دارد. این زبان بیان کننده ذهنیات شاعر است، باین سخن دکتر شفیع کدکنی که در باره اتحاد ذهن و زبان گفتگو می کند توجه فرمائید: «... این نکته را فراموش نکنید که محور همه تحولات شعر «زبان و روابط اجزای زبان» است. این آن چیزی است که در شعر «فروغ» هست و در شعر یغمای جندقی نیست. چون «زبان» چیزی جز ذهن نیست و «ذهن» چیزی جز زبان نیست. وقتی که زبان شاعر تکراری است. آنهایی که تصور می کنند بازبان فرخی سیستانی یا زبان سعدی شیرازی می توان در این عصر، تجارب انسان عصر ما را تصویر کرد به دلائل صد در صد علمی علم دلالت جدید حرفشان بوج و بی معنی است. انسان چیزی نیست جز «زبان» و همه خلاقیت های ادبی جهان، فقط و فقط در حوزه «زبان» است و عوامل اقتصادی عواملی هستند که آنرا تغییر می دهند. آن سخن و نیگشتاین را از یاد نبرید که گفت «محدودیت زبان من، محدودیت جهان من است» یعنی هر کس هر قدر گسترش زبانی داشته باشد به همان اندازه دارای جهان بینی وسیع تری است... پس ما اگر از شاعری که تفکر در بسته قرون وسطانی دارد و چهره او از لحاظ عوامل اجتماعی و تاریخی تکرار چهره های فرسوده قرون و اعصار گذشته است توقع داشته باشیم که این انسان زبان نوی داشته باشد توقع ما بیهوده است. چون تجدد زبان در پروسه عمل و در زندگی به وجود می آید، وقتی زندگی جامعه ای ایستا و مرده باشد، طبعاً در آن جامعه زبان هم مرده و ایستاست»^{۳۲}

در اشعار نیما استعارات و کنایه ها و سمبول ها بفرآوانی یافت می شود که علت آنرا باید در اوضاع و احوال آن زمان جستجو کرد. در آن دوران سانسور شدید حکومت بر قرار بود و او برای بیان مقاصد خود مجبور به استفاده از اصطلاحات کنائی بود و همین نکته به روشنی و رسائی زبان شعر او لطمه فراوان زده است.

زبان از جملات و کلمات ترکیب شده و وسیله ایست که افکار شاعر را به مخاطباتش منتقل می کند و اگر شاعر بهر علتی نتواند بوسیله شعر خود مقصودش را به روشنی به مخاطباتش منتقل کند و شعرش حالت تعقید و ابهام بخود گیرد و به معنایی تبدیل شود به هدفش نرسیده و درحقیقت «نقض غرض» کرده است. این ضعف را در بسیاری از شعرای نوپرداز بخصوص طرفداران «شعر منشور» که امروز رواج بسیار دارد، دیده می شود. این اشعار که تحت تأثیر مکاتب غربی (سمبولیسم) سروده شده و می شوند، مفاهیمی دور از ذهن و انتزاعی و پیچیده ای دارند که فهم آنها را غیر ممکن می کند و هر کدام به تفسیری احتیاج دارند، علت آن چیزی جز ناتوانی و ضعف شاعر در زبان نیست. دکتر عبدالحسین زرین کوب در این باره می گوید: «... شعر باید بیان روشن باشد و روشنگر و هر چند بیش از آنچه می گوید ناگفته می گذارد باز سخنش ابهام اگر دارد باید چنان باشد که آنرا محتاج تأمل کند نه نامفهوم و پیچیده. ابهام خالی از صداقت باهنر واقعی، که محقق آن بوسیله تلقین و القاء دست می دهد فرسنگ ها فاصله دارد. این ابهام گرایی در واقع تا

جائی پسندیده است که کلام را به يك معماً تبدیل نکند از آنکه ابهام کامل هنر و قدرت نیست عجز است و ضعف در فکر و بیان ...»^{۳۳}

محتوای شعر نو

در سطور پیشین گفتیم هر اثر هنری قالبی دارد و محتوایی. اکنون که بیش از سه ربع قرن از آغاز نو سرائی در شعر فارسی می گذرد در این مدت نوپردازان اشعاری سروده اند که از لحاظ محتوی با یکدیگر تفاوت دارد. شك نیست که شاعر موجودی حساس است و از اوضاع و احوال زمان خود بیش از دیگران متأثر می شود و این تأثر در شعرش انعکاس پیدا می کند. مثلاً در اشعار نیما با توجه به وضع کشوری اشاره و کنایه به ظلم و بی عدالتی ، تجاوز و حق کشی آمده است. پس از شهریور ۱۳۲۰ که در محیط ایران تاحدی آزادی هائی بوجود آمد، در این میان احزاب مختلف سیاسی (عمدتاً چپ) مجال فعالیت یافتند و طبعاً بسیاری از نوپردازان را که از طبقه جوان بودند بخود جذب کردند. آنان به خیال اینکه به (مدینه فاضله) دست یافته اند نیروی فکری و ذوقی خود را در راه تبلیغ آن احزاب صرف کردند و باز بجهت دست سیاست بازان نابکار شدند. بسیاری از اشعار شعرای سرشناس آن دوره مشحون از آن افکار است. در جریان ملی شدن صنعت نفت افکار ضد استعماری و شور وطن پرستی و ناسیولیسم در اشعار آنان منعکس شد. پس از واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شعرای جوان آرمان های خود را برد باد رفته دیدند و برای گریز از واقعیت از دنیای بیرون به عالم درون روی آوردند و بسیاری از آنان بدام الکلی و افیون و امیال جسمانی و شهوانی افتادند. شعرائی که باید شعرشان افکار متعالی و لطیف و انسانی را تبلیغ کند به حسیض پست ترین امیال حیوانی و اعتیادات مضر و خطرناک سقوط کردند. شعر نو در فاصله سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۰ در زیر سلطه (شهوت) و (اعتیاد) قرار گرفت. نام آورانی چون فریدون توللی ، اخوان ثالث و نصرت رحمانی اشعاری در وصف نشئه افیون و حشیش سرودند و نیز کسانی چون دکتر محمد علی اسلامی ندوشن ، نصرت رحمانی ، فروغ فرخ زاد و نادر نادرپور در قطعات خود به توصیف بی پرده لذات شهوانی و آمیزش های نامشروع پرداختند.

حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دگرگونی های سیاسی که پس از آن در ایران بوقوع پیوست. سازمان های چپ گرا و مذهبی هر کدام جداگانه به فعالیت های پنهانی پرداخته و زمزمه (تعهد) شعرا بیان آمد که البته محملی برای تحمیل عقاید سیاسی یا مذهبی بود و اگر شاعری تن به این قیایلات نمی داد او را «برج عاجی» می نامیدند یا بر چسب ضد ملی یا مذهبی باو می زدند.

از بهمن ماه ۱۳۵۷ نو پردازان به دو دسته «درون مرزی» و «برون مرزی» تقسیم می شوند. حوادثی که از این تاریخ به بعد بر ایران گذشت در اشعار شعرای برون مرزی انعکاس داشت که عمدهً بیان مطالب وارده و تجلی غم و اندوه حاصله از غربت و دروی از وطن و یار و دیار است. اشعار شعرای «درون مرزی» یا سرشار از عقاید مذهبی افراطی است یا در نزد «آزاد گویان» و ارائه کنندگاه «شعر منثور» چنان گنگ و نامفهوم است که مطلب درستی عاید خواننده نمی شود.

این آثار فاقد تمیذاتی هستند که شعر را از نثر جدا می کند. از وزن و قافیه در آنها خبری نیست. این شعر کوتاه می تواند نمونه روشنی از این دست باشد :

تو سایه ای هستی که گلی بسر داری

من ،

شبی لبریز از گلسایه
گلسرخ از لیانت در شب دل انگیز من
بشکوفان^{۳۴}

عده ای دیگر اشعاری به سبک هندی ارائه می کنند. عرفان بافی های کاذبی که در این دسته اشعار ارائه می شود (گرچه از بحث ما خارج است) حکایتی دیگر دارد :

این غزل « کیومرث عباسی » می تواند مشتق از خروار باشد :

طومار طره اش را ، مو بمو مرور کردیم	باریک تر ز موئیم ، کز مو عبور کردیم
در رتبه تکلم ، موسی تر از کلیمیم	او را خدا بر انگیخت ، ما خود ظهور کردیم
سینای سینه ما ، تندیس طور عشق است	با سوز سینه خویش ، تفسیر نور کردیم
احرام محرمیت ، محتاج دوختن نیست	با جیب پاره پاره ، عزم حضور کردیم
سعی و صفا و مروه ، سرگشته کرد ما را	در جستجوی زمزم ، تقلید کور کردیم

پیشگامان شعرنورا

کسانی که در اینجا بعنوان «پیشگامان شعرنورا» معرفی شده اند بجز نیما و دکتر خانلری برای بقیه امتیازی در نظر نبوده و اگر امتیازی داشته باشند در اینجا بدان توجه نشده است. نگارنده قصد داشت عده بیشتری از پیش کسوت های شعرنورا در اینجا معرفی کند و آثارشان را نقل نماید ولی متأسفانه فرصت کافی وجود نداشت. امید است به هنگام دیگر و جای دیگر این توفیق حاصل شود.

۱ - نیمایوشیخ در سطور پیشین در باره احوال و آثار وی سخن گفته ایم. اشعار و رساله های نثر وی در مجلدات متعدد بارها چاپ شده. مجموعه اشعار او به همت سیروس طاهباز بچاپ رسیده است. نیما تعدادی آثار نثری شامل نمایشنامه ، قصه ، خاطرات ، نامه ها و غیره دارد که در مجلد دیگری تحت عنوان (مجموعه آثار نثر نیما) بچاپ رسیده است.

اکنون يك اثر از وی نقل می شود:

شب است

شب است ،

شبی بس تیرگی دمساز با آن
به روی شاخه الحجیر کهن ، « وگ دار »* می خواند به هردم ،
خیر می آورد طوفان و باران را ، و من اندیشناکم

شب است ،

جهان با آن ، چنانچون مرده ای در گور ،
و من اندیشناکم باز :

- اگر باران کند سرریز از هر جای ؟

- اگرچون زورقی در آب اندازد جهان را ؟
در این تاریکی آور شب ،

چه اندیشه و لیکن ، که چه خواهد بود با ما صبح ؟

چو صبح از کوه سر بر کرد ، می پوشد از این طوفان رخ آیا صبح ؟

۲ - دکتر پرویز خانلری دکتر خانلری در خانواده ای از معارف مازندران متولد شد. خدمات فرهنگی خود را از استادپاری ادبیات در دانشگاه طهران آغاز کرد و سال ها در سمت استادی آنرا ادامه داد. وی حداقل نیم قرن بکار تدریس و تحقیق و تألیف و ترجمه مشغول بود. در سال ۱۳۲۲ مجله سخن را تأسیس کرد که متجاوز از سی سال منتشر می شد. وی در مقام وزیر فرهنگ «سپاه دانش» را تأسیس کرد و پس از آن تأسیس بنیاد فرهنگ ایران، فرهنگستان ادب و هنر و پژوهشکده بنیاد فرهنگ از خدمات برجسته او است. او در اول شهریور ماه ۱۳۶۹ بسن ۷۷ سالگی در طهران در گذشت. دکتر خانلری در سرودن شعر عروضی و شعر نودستی داشت (شعر معروف «عقاب» از اوست) از آثارش مجموعه اشعار (ماه در مرداب)، تحقیق انتقادی در عروض فارسی، وزن شعر فارسی، زبان شناسی و زبان فارسی، هفتاد سخن (۳ جلد) دستور زبان فارسی. منظومه (بت پرست) از اوست:

بت پرست

نغمه چنگم درین بزم ارنیامد دلپذیر ای امید جان، ببخشای، این گنه بر من مگیر

می زدم انگشت چون بر تار چنگ پادمی مانند از ره ومی داشت گوش آسمان در وجد می شد، خاک هم گفتم از این نغمه کز آن طاق عالم پُرصد است

برده بود از ره مرا دیو غرور وینک اینجا پیش تو شرمنده ام نغمه ها در هر نگاهت خفته است چیست در بزم تو سازم؟ بانگ ناسازی و بس

شوق دیدار توام در ره کشید لرزه از شوق دل سرمست من

وای من، کسان آرزو بر باد شد شرمم آید گر بر آید بر زیانت نام من

می شدم در راه
دل ز شوق مست
پایم از جاشد
چنگ من بشکست
چون بیازدم
سویش اینجا دست
از رگ هر تار
ناله ای بر جست

ناله ای جانسوز جای نغمه های دلپذیر ای امید جان، ببخشای، این گنه بر من مگیر.

۳ - فریدون توللی اهل شیراز بود. در جوانی به شیوه نیما و سپس (مکتب سخن) روی آورد و اشعاری در این زمینه سرود. چند سال بعد نو سرائی را ترك كرد و به شعر سنتی بازگشت و تا آخر عمر آنرا ادامه داد. وی در جزر و مد های سیاسی لطمه های فراوان خورد و به اعتیاد روی آورد. زبانی قوی داشت و در اشعار سنتی خود ترکیباتی دور از ذهن خلق می کرد. از کاربرد الفاظ و موسیقی کلام در اشعارش استفاده می کرد. ۹ خرداد ۱۳۶۴ در شیراز درگذشت. آثار او عبارتند از (التفصیل) (نثر و شعر) مجموعه های شعر: رها، نافه، پویه، شگرف و بازگشت. قصه زیبای «مهتاب» از سروده های ایام جوانی اوست:

مهتاب

در زیر سایه روشن ماه پریده رنگ در پرتوی چو دود، غم انگیز و دلربا افتاده بود و زلف سیاهش به دست باد مواج و دلفریب می زد به روشنایی شب نقش تیرگی.	چون آرزوی دور چون هاله امید یا چون تنی ظریف و هوسناک در حریر می خفت در نگاه.
می رفت جویدار و صدای حزین آب گویی حکایت غم باران رفته داشت. وز عشق های خفته و اندوه مردگان رنجی نهفته داشت.	وز دشت های خرم و خاموش می گذشت آهسته شامگاه.
در نور سرد و خسته مهتاب، کوهسار	او، آن امید جان من، آن سایه خیال می سوخت در شراره گرم خیال خویش. می خواند در جبین درخشان مهتاب افسانه غم من و شرح ملال خویش

۱۳۲۴

۴ - مهدی اخوان ثالث (م - امید) در سال ۱۳۰۷ در مشهد زاده شد و سال های بعد به طهران رفت. وی به گنجینه ادب گذشته ایران دستی داشت و قصائد محکم و زیبایی به سبک خراسانی سرود. در شعر نو به سبک نیما روی آورد و بقول خود پلی از خراسان به طبرستان زده بود. در سالهای آخر عمرش به اعتیاد روی آورد که در اشعارش منعکس است. ترس، ناامیدی، شکست و بدبینی در غالب اشعارش بچشم می خورد در دهه آخر حیاتش شعرش رو به افول گذاشت، در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۶۹ در طهران درگذشت. مجموعه های اشعارش عبارتند از: ارغنون، آخر شاهنامه، از این اوستا، زمستان، دوزخ اما سرد، پائیز در زندان، زندگی می گوید اما...، تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، و آثار دیگری در زمینه نثر. منظومه (قاصدک) را سال ها پیش سروده است:

قاصدك

قاصدك ! هان ، چه خبر آوردی ؟
از کجا ، وز که خبر آوردی ؟
خوش خبر باشی ، اما ، اما ،

با دلم می گوید
که دروغی تو دروغ ،
که قریبی تو ، فریب .

گرد بام و در من

هی ثمر می گردی.

قاصدك ! هان ، ولی .. آخر ... ایوای !

راستی آیا رفتی با باد ؟

انتظار خبری نیست مرا

با توام ، آی ! کجا رفتی ؟ آی ... !

نه زیاری نه ز دیار و دیاری - باری ،

راستی آیا جانی خبری هست هنوز ؟

برو آنجا که بود چشمی و گوشمی باکس،

مانده خاکستر گرمی ، جانی ؟

برو آنجا که ترا منتظرند.

دراجاقی ، طمع شعله نمی بندم ، خردك شری هست هنوز ؟

قاصدك !

در دل من همه کورند و کردند.

قاصدك !

دست بردار از این در وطن خویش غریب.

قاصد تجربه های همه تلخ ،

ابرهای همه عالم شب و روز

در دلم می گیرند.

0 - اسماعیل شاهرودی « آینده » از اوکین شعرائی است که به سبک نیمائی شعرسرود. در اشعارش مضامین اجتماعی، بشر دوستی و ستایش زندگی فراوان است. در سال ۱۳۶۰ش در طهران در گذشت. مجموعه های اشعارش عبارتند از : آخرین نبرد ، آینده ، برگزیده اشعار ، م ولی درسا ، آی میقات نشین. منظومه « بیگانه » نمونه ای از اشعار عشقی اوست :

بیگانه

تند می بارید باران ...

رقص هر قطره به روی شیب تند سینه او بود (آن طنز دل آویز)

و نگاه من همه ماتش

و نگاه من

همچو باران بر سریر سینه او کرده سرریز.

من هزارم حرف در دل بود ، اما با زبان خاموش

هرکه بودش فکر خود در سر

من ولیکن حرف او را پای تاسر گوش

هرکه با رنگ لباسی رنگ دیگر داشت آنجا

هر که می بالید با رنگی که در برداشت آنجا

هرکه می آمد که با حرفش نماید آدمی دیگر

من ولی با حرفهایم (در زبان خاموش) آنجا با همه بیگانه بودم.

بودم آنجا با خیال او بدل در عالمی دیگر

و نگاه من از این رو بر چکیدن های باران بود!

وانچنان که بود و می بارید

تند می بارید باران

۶ - دکتر مجدالدین میر فخرائی (گلچین گیلانی) اهل کیلان بود. در اوائل جوانی برای تحصیل پزشکی به انگلستان رفت و سال های سخت جنگ جهانی دوم را آنجا گذراند و همانجا به کار طبابت مشغول شد. در سن ۶۰ سالگی در سال ۱۳۵۱ در لندن در گذشت. حال و هوای گیلان در شعرش بازتابی شدید دارد. زبان ساده و روان و سرشار از تصویر و موسیقی دلپذیر است. مجموعه های اشعارش : مهر و کین ، نهفته ، گلی برای تو. قسمتی از منظومه زیبای « باران »

باران

باز باران
با ترانه
با گهرهای فراوان
می خورد بر بام خانه

آسمان آبی ، چو دریا ،
یک دو ابر ، اینجا و آنجا
چون دل من ،
روز روشن.

من به پشت شیشه تنها
ایستاده
در گذرها ،
رودها راه اوفتاده.

بوی جنگل تازه و تر ،
همچو می مستی دهنده.
بر درختان می زدی پر ،
هر کجا زیبا پرنده.

شاد و خرم
یک دوسه گنجشک پرگو ،
باز هردم
می پرند ، این و آن سو.

برکه ها ، آرام و آبی ،
برگ و گل هر جا نمایان ،
چتر نیلوفر درخشان ،
آفتابی

می خورد بر شیشه و در
مشت و سیلی
آسمان امروز دیگر
نیست نیلی.

سنگ ها از آب جسته ،
از خزه پوشیده تن را ،
بس وزغ آنجا نشسته ،
دم به دم در شور و غوغا.

یاد آرد روز باران :
گردش یک روز دیرین ،
خوب و شیرین
توی جنگل های گیلان :

رودخانه ،
با دوصد زیبا ترانه ،
زیر پاهای درختان
چرخ می زد چرخ می زده همچو مستان.

کودکی دهساله بودم
شاد و خرم
نرم و نازک
چست و چابک.

چشمه ها چون شیشه های آفتابی ،
نرم و خوش در جوش و لرزه ،
توی آنها سنگریزه ،
سرخ و سبز و زرد و آبی.

از پرنده ،
از خرنده ،
از چرنده ،
بود جنگل گرم و زنده.

با دو پای کودکانه ،
می دویدم همچو آهو ،
می پریدم از سر جو ،
دور می گشتم ز خانه ...

۷ - نادر نادر پور اطلاع عمیق و وسیع از میراث شعر کهن فارسی و دانش عروضی، ذوق و احساس لطیف وی موجب شده که اشعار زیبای غنائی خلق کند که سرشار از تصاویر زیبا و زبان استوار و روان باشد. در شعر از مکتب سخن پیروی می کند و مدتی سردبیر مجله (سخن) بود. وی یکی از بهترین نوسرایان بشمار می رود. نادرپور چند سال در فرانسه اقامت داشت و اکنون ساکن امریکاست. مجموعه های اشعارش عبارتند از: چشم ها و دست ها، دختر جام، شعر انگور، سرمه خورشید، برگزیده اشعار، گیاه سنگ نه آتش، از آسمان تا ریسمان، شام بازپسین، صبح دروغین. منظومه زیبای «بت تراش» از اشعار دوران جوانی اوست:

بت تراش

از هر زنی، تراش تنی وام کرده ام از هر قدی، کرشمه رقصی ربوده ام	پیکر تراش پیروم و با تیشه خیال یک شب ترا زمرمر شعر آفریده ام تا در نگین چشم تو نقش هوس نهم ناز هزار چشم سیاه را خریده ام
اما تو چون بستی که به بت ساز ننگرد در پیش پای خویش بخاکم فکنده ای مست از می غروری و دور از غم منی گوئی دل از کسی که تو را ساخت، کنده ای	بر قامتت که وسوسه شستشو در اوست پاشیده ام شراب کف آلود ماه را تا از گزند چشم بدت ایمنی دهم دزدیده ام ز چشم حسودان، نگاه را
هشدار! زانکه در پس این پرده نیاز آن بت تراش بوالهوس چشم بسته ام یک شب که خشم عشق تو دیوانه ام کند ببینند سایه ها که تو را هم شکسته ام!	تا پیچ و تاب قد تو را دلنشین کنم دست از سر نیاز بهر سو گشوده ام

۸ - یدالله رویائی ابتدا از راهیان راه نیما بود. چند سال قبل به همراهی چند تن از نوپردازان مکتبی را بنام (شعرحجم) پایه گذارد. ولی طرفدارانی نیافت. وی اکنون ساکن فرانسه است. مجموعه های اشعار رویائی عبارتند از: بر جاده های تهی، شعرهای رویائی، دلتنگی ها، دوستت دارم و لب ریخته ها. منظومه «میوه های ملال» یادگار دوران اولیه نوسرائی رویائی است.

میوه های ملال

تو می گریزی و با من نمی گریزی لبیک غم گریز تو بال شکیب می شکنند چو از نیامدنت بیم می کنم، با من نگاه سبز تو نقش فریب می شکنند. بیا که جلوه بیدار هر چه تنهایی است به نوشخند گوارای مهر خواب کنیم به روی تشنگی بیگناه لبهامان هزار بوسه نشکفته را خراب کنیم.	تو می گریزی و من در غبار رویاها هزار پنجره را بی شکوه می بندم به باغ سبز نوید تو می سپارم خویش هزار وسوسه را در ستوه می بندم
تو می گریزی اما، دریغ، می ماند خیال خسته شبها و میوه های ملال	تو می گریزی و پیوند روزهای دراز مرا چو قافله سنگ و سرب می گذرد درنگ لحظه سنگین انتظار چو کوه به چشم خسته من پای درد می فشرد
اگر درست بگویم نمی توانم باز به دست حوصله بسپارم آرزوی وصال.	تو می گریزی چونان که آب از سر سنگ زسنگ لال نخیزد نه شکوه، نه فریاد تو می گریزی چونان که از درخت نسیم درخت بسته نداند گریختن با باد

۹ - احمد شاملو از پیش کسوت های شعر نیمائی است. سال ها اشعار متعددی باین سبک می سرود و مجموعه هائی با محتوائی غنائی و اجتماعی منتشر می کرد و معروفیتی بدست آورد. شاعر پرکاری است و آثارش شامل شعر نو ، نثر ، تحقیق ، فولکلور ، قصه و ترجمه است. چند سال است به (شعر منشور) روی آورده و طرفدارانی پیدا کرده است. بعضی در حق او بسیار غلو کرده اند. شاملو مدتها سردبیر مجلات ادبی (کتاب ماه) و (کتاب هفته) بود. وی چند سال است به تحقیق در فولکلور مشغول است و (کتاب کوچه) را در چند جلد منتشر کرده است. مجموعه های اشعارش : آهن و احساس ، قطعنامه ، ۰۲۳ ، هوای تازه ، باغ آئینه ، آیدا در آینه ، آیه درخت ، خنجر و خاطره ، ققنوس در باران ، ریشه های خاک ، شگفتی درد ، دشنه در دیس ابراهیم در آتش. قطعه « ماهی » از آثار دوره جوانی اوست :

ماهی

من فکر می کنم
هرگز نبوده
دست من
این سان بزرگ و شاد :

من فکر می کنم
هرگز نبوده قلب من
این گونه
گرم و سرخ :

احساس می کنم
در چشم من
به آبشُر آشک سرخگون
خورشید بی غروب سرودی کشد نفس ،

احساس می کنم
در بدترین دقایق این شام مرگزی
چندین هزار چشمه خورشید
دردلم

احساس می کنم
در هر رگم
به هر تپس قلب من
کنون
بیدارش باش قافله ای می زند جرس

می جوشد از یقین ،
احساس می کنم
در هر کنار و گوشه این شوره زار یأس
چندین هزار جنگل شاداب
ناگهان

آمد شبی برهنه ام از در
چون روح آب
در سینه اش دو ماهی و در دستش آینه
گیسوی خیس او خزه بو ، چون خزه به هم .

می روید از زمین.

من بانك برکشیدم از آستان یأس :
« - آه ای یقین یافته ، بازت نمی نهم ! »

آه ای یقین گمشده ، ای ماهی گریز
در برکه های آینه لغزیده تو به تو !
من آهگیر صافیم ، اینك ! به سحر عشق ،
از برکه های آینه راهی به من بجو !

۱۰ - فروغ فرخ زاد ابتدا از پیروان سبک نیما بود ولی بعداً تأثیر گلچین ، شاملو و سپهری در اشعارش دیده شد وی بحور جدیدی کشف کرد و در اشعارش آورد در سال های اولیه نوسرانی با لحنی زنانه و صریح و بی پروا به توصیف حالات و قمایلات جنسی می پرداخت و لحنی در سال های آخر عمر کوتاه خود مسیر فکریش تغییر کرد و در اشعارش در جستجوی فلسفه حیات و راز زندگی آدمی بود. در بعضی از اشعارش لحن مادرانه مشاهده می شود. در کارگردانی و بازیگری دست داشت و فیلمی (خانه سیاه است) را کارگردانی کرد. متأسفانه در سال ۱۳۴۵ در اثر تصادف اتومبیل در طهران در گذشت درحالی که پنجاه سال داشت. مجموعه های اشعارش عبارتند از اسیر، دیوار ، عصیان . تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز قفس سرد.

آفتاب می شود

ستاره چین برکه های شب شدم	نگاه کن که غم درون دیده ام چگونه قطره قطره آب می شود چگونه سایه سیاه سرکشم اسیر دست آفتاب می شود نگاه کن
چه دور بود پیش از این زمین ما به این کیود غرقه های آسمان کنون به گوش من دوباره می رسد صدای تو صدای بال برفی فرشتگان نگاه کن که من کجا رسیده ام به کهکشان ، به بیکران ، به جاودان	تمام هستیم خراب می شود شراره ای مرا به کام می کشد مرا به اوج می برد مرا به دام می کشد نگاه کن تمام آسمان من پر از شهاب می شود
کنون که آمدیم تا به اوج ها مرا بشوی با شراب موج ها مرا بپیچ در حریر بوسه ات مرا بخواه در شبان دیر پا مرا دگر رها مکن مرا از این ستاره ها جدا مکن	تو آمدی ز دورها و دورها زسرزمین عطرها و نورها نشانده ای مرا کنون به زورقی زعاج ها ، ز ابرها ، بلورها مرا ببر امید دلنواز من ببر به شهر شعرها و شورها
نگاه کن که موم شب براه ما چگونه قطره قطره آب می شود صراحی سیاه دیدگان من به لای لای گرم تو لبالب از شراب خواب می شود به روی گاهواره های شعر من نگاه کن تو می دمی و آفتاب می شود	به راه پر ستاره می کشانیم فرا تر از ستاره می نشانیم نگاه کن من از ستاره سوختم لبالب از ستارگان تب شدم چو ماهیان سرخ رنگ ساده دل

۱۱ - سهراب سپهری اهل کاشان بود. ابتدا از رهروان راه نیما بود سپس به مکتب سخن پیوست و بعداً زبان مخصوص خود را اختیار کرد. سال ها در عرفان هندی و بودائی و شرق دور مطالعاتی کرد. در دوران اولیه شاعریش تحت تأثیر عرفان هندی و اندیشه خیامی اشعاری که رنگ بدبینی داشت می سرود. در سال های بعد در اثر مطالعه فلسفه شرق او به خوش بینی عارفانه مولوی و لذت بردن از مواهب حیات می اندیشید. چون نقاش بود تصویر و رنگ و نور و مظاهر طبیعت در اشعارش بازتابی مخصوص دارد. وی زبانی ساده ، روان و زیبا که مخصوص خود او بود داشت. به همه اشیا و اجسام شخصیت و جان می دهد. سپهری در سال ۱۳۵۹ ش در اثر بیماری سرطان در طهران درگذشت. مجموعه های اشعارش عبارتند از : مرگ رنگ ، آواز آفتاب ، صدای پای آب ، مسافر ، شرق آندوه ، زندگی خواب ها ، حجم سبز ، ماهیچ ، ما نگاه ، هشت کتاب . اشعار ذیل آخرین قسمت از منظومه طولانی و زیبایی «صدای پای آب» او نقل میشود :

صدای پای آب

... پرده را برداریم :
 یگذاریم که احساس هوایی بخورد .
 یگذاریم بلوغ، زیرهرپوته که می خواهد بیتوته کند .
 یگذاریم غریزه پی بازی برود .
 کفش هارا بکنند، و به دنبال فصول از سرگل هابپرد .
 یگذاریم که تنهایی آواز بخواند

پشت دانائی اردو بزنیم .
 دست در جذبه يك برگ بشوئیم و سر خوان برویم .
 صبح ها وقتی خورشید، درمی آید متولد بشویم .
 هیجان ها را پرواز دهیم .
 روی ادراك فضا، رنگ، صدا، پنجره، گل، نم بزنیم .
 آسمان را بنشانیم میان دو هجای «هستی» .
 ریه را از ابدیت پر و خالی بکنیم .
 بار دانش را از دوش پرستو به زمین بگذاریم .
 نام را باز ستانیم از ابر،
 از چنار ، از پشه ، از تابستان .
 روی پای تر باران به بلندی محبت برویم .
 در به روی بشر و نور و گیاه و حشره بازکنیم .

چیز بنویسد .
 به خیابان برود .
 ساده باشیم .
 ساده باشیم چه دریاچه يك بانگ چه در زیردرخت .

کارما نیست شناسائی «راز» گل سرخ ،
 کار ما شاید این است
 که در «افسون» گل سرخ شناور باشیم .
 کار ما شاید این است
 که در «افسون» گل سرخ شناور باشیم .
 کار ما شاید این است
 که میان گل نیلوفر و قرن
 پی آواز حقیقت بدویم .
 کاشان ۱۳۴۳

۱۲ - ه. الف سایه اهل ادب وی را شاعری غزل سرا در سبک کهن می شناسند و لی در اوایل دوره شاعری خود اشعاری نو سروده و از طرفداران (مکتب سخن) است. در نوسرائی های (هوشنگ ابتهاج) «سایه» گرچه مضامین اجتماعی و انسانی کم نیست ولی شعرش را يك سره در خدمت مرام سیاسی (چپ گرانی) بکار گرفته است.
 مجموعه های اشعارش عبارتند از نخستین نغمه ها ، سراب ، شبگیر ، سیاه مشق ، زمین ، چند برگ از پلدا ، آدینه در آینه و یادگار خون سرد. منظومه «شبگیر» یادگار ایام جوانی اوست که در جستجوی «مدینه فاضله» کاذب بود :

شبگیر

دیگر این پنجره بگشای که من
به ستوه آمدم از این شب تنگ.
دیرگاهیست که در خانه همسایه من خوانده خروس.
وین شب تلخ عبوس
می فشارد به دلم پای درنگ.

دیرگاهیست که من در دل این شام سیاه ،

پشت این شجره بیدار و خموش ،
مانده ام چشم به راه .
همه چشم و همه گوش :
مست آن بانگ دلایز که می آید نرم
محو آن اختر شبتاب که می سوزد گرم
مات این پرده شبگیر که می بازد رنگ.

آری ، این پنجره بگشای که صبح
می درخشد پس این پرده تار.
می رسد از دل خونین سحر بانگ خروس.
وز رخ آینه ام می سترد زنگ فسوس
بوسه مهر که در چشم من افشاندن شرار
خنده روز که با اشک من آمیخته رنگ ...

رشت ، ۴ مرداد ۱۳۳۰

۱۳ - فریدون مشیری شاعری متواضع ، پاکدل ، صمیمی ، انسان دوست و بی ادعاست.
در سنجایی اخلاقی و انسانی پاکیزگی روح و مناعت طبع سرآمد اقران بلکه کم نظیر است. زبانی
شیرین ، روان ، روشن ، پخته و گویا و ذهنی خلاق دارد. به شیوه « کلاسیک نو » شعر می سراید.
مشیری از دانش عروضی و مهارت فنی و سلاست طبع و استواری کلام برخوردار است. اشعارش در
زمینه های عشقی ، اجتماعی و انسانی است که همه قبول عام یافته و مجموعه های اشعارش بارها
تجدید چاپ شده است.

بی گمان منظومه « کوچه » معروف ترین و محبوب ترین تغزل عاشقانه در سی سال اخیر ایران
است. مجموعه های اشعارش عبارتند : تشنه طوفان ، گناه دریا ، ابر ، بهارر اباور کن ، پرواز با
خورشید ، ابر و کوچه. مروارید مهر ، گزینة اشعار ، دیاردوستی ، آه ، باران. منظومه « دوستی »
از سروده های اخیر وی با مضمونی انسانی است :

دوستی

در ضمیرت اگر این گل ندمیده است هنوز ،
عطر جان پرور عشق
گرچه صحرای نهادت نو زیده است هنوز
دانه ها را باید از نو کاشت.

آب و خورشید و نسیمش را از مایه جان
خرج می باید کرد .
رنج می باید برد ،
دوست می باید داشت !

با نگاهی که در آن شوق بر آرد فریاد
باسلامی که در آن نور ببارد لبخند
دست یکدیگر را
بفشاریم به مهر
جام دل همام را
مالا مال از یاری ، غمخواری

بسپاریم به هم
بسرائیم به آواز بلند :
- شادی روی تو ا
ای دیده به دیدار تو شاد
باغ جانت همه وقت از اثر صحبت دوست
تازه ،

عطر افشان
گلپاران باد .

دل من دیر زمانی است که منی پندارد :
« دوستی » نیز گلی است ،
مثل نیلوفر و ناز ،
ساقه ترد ظریفی دارد .

بی گمان سنگدل است آنکه روا می دارد .
جان این ساقه نازک را
دانسته
بیازارد !

در زمینی که ضمیر من و توست ،
از نخستین دیدار ،
هرسخن ، هر رفتار ،
دانه هائی است که می افشانیم .
برگ و باری است که می رویانیم
آب و خورشید و نسیمش « مهر » است

گر بدانگونه که بایست به بار آید ،
زندگی را به دل انگیزترین چهره بیاراید .
آنچنان با تو در آمیزد این روح لطیف ،
که قنای وجودت همه او باشد و بس .
بی نیازت سازد ، از همه چیز و همه کس .

زندگی ، گرمی دل های به هم پیوسته ست
تا در آن دوست نباشد همه درها بسته ست .

۱۴ - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (م - سرشک) از مردم خراسان است ، از ادبیات ایران و عرب و غرب آگاهی فراوان دارد . شاعری خود را از غزل سرائی آغاز کرد و ولی بعداً به نوپردازی روی آورد و به مکتب سخن پیوست . ابتدا با مضامین اجتماعی و حماسی شعر می سرود ولی بعداً زبانی سمبولیک اختیار کرد . وی در مسائل مربوط به شعر فارسی تألیفات و تحقیقات با ارزشی دارد که در همین مقاله آمده است .

مجموعه های اشعارش عبارتند از :

در کوچه باغ های نشابور ، مثل درخت در شب باران ، از بودن و سرودن . بوی جوی مولیان .
دکتر شفیعی قطعه زیبای « سفر بخیر » را با زبانی رمزی سروده است :

سفر بخیر

- « به کجا چنین شتابان ؟ »
گون از نسیم پرسید.
- « دل من گرفته زینجا ،
هوس سفر نداری
زغبار این بیابان ؟
- « همه آرزویم ، امّا
چه کنم که بسته پایم ... »
- « به کجا چنین شتابان ؟ »
- « به هر آن کجا که باشد بجز این سرا سرایم ... »
- « سفرت به خیر ! امّا ، تو و دوستی ، خدا را
چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی ،
به شکوفه ها ، به باران ،
برسان سلام ما را . »

۱۵ - محمود مشرف طهرانی (م - آزاد) از اوکین شاعرانی است که به سبک نیما روی آورد. اوکین مجموعه شعرش چهار سال پیش منتشر شد. در اشعارش به مضامین اجتماعی و عشقی توجه دارد. مترجمی پر کار است و آثار متعددی را به فارسی ترجمه کرده است. مجموعه های اشعارش عبارتند از : دیار شب ، قصه بلند باد ، آینه ها تهی است ، بهار زانی آهو ، بامن طلوع کن. منظومه « گل باغ آشنائی » تغزلی زیباست :

گل باغ آشنائی

گل من ، پرنده ای باش و به باغ بادبگذر.
مه من ، شکوفه ای باش و به دشت آب بنشین.
گل من ، میان گل های کدام دشت خفتی
به کدام راه خواندی
به کدام راه رفتی ، مه من
تو راز ما را به کدام دیو گفتی ؟
که بریده ریشه مهر ، شکسته شیشه دل
منم این گیاه تنها ،
نه چمن سراخ دارد.
به گلی امید بسته ...

نه کبوتری که پیغام تو آورده بامی
نه بدست مست بادی گل آتشین جامی
نه بنفشه ای نه بوئی نه نسیم گفت و گوئی
نه کبوتران پیغام
نه شاخه ها شکسته !
به امیدها نشستیم و به یادها شکفتیم
در آن سیاه منزل
به هزار وعده ماندیم
به یک فریب خفتیم .
نه باغهای روشن

۱۶ - نصرت رحمانی وی از شعر نیمائی آغاز شاعری کرد پس از آن زبان دیگری اختیار نمود. سراسر اشعارش مشحون از شرح درد ، تاریکی ، مرگ ، شهوت ، و مواد مخدر است. در زمان خود مورد توجه گروهی از جوانان کم سواد بود ، رحمانی اکنون که در سنین پیری بسر می برد کمتر شعر می سراید. مجموعه های اشعارش : کوچ ، کوپر ، ترمه ، میعاد در بلن ، درو ، حریق باد. شعر «جهاز» نمونه ای از اشعار اوست :

جهاز

سوزاندم آنچه نامه ازو داشتم ، بخشم
زیرا ، که عشق پاك من از یاد برده بود

تنگ غروب بود و لب هره آفتاب
تن را بروی تیغه دیوار می کشید
خورشید بند روز ، ز پا باز کرده بود
خود را به سرزمین شب تار می کشید

دیدم ملیحه کوچ مرا روی سینه داشت
برسر کشیده روسری توری سپید
چشمی به چشم ماند نگاهی تمام گشت
اشکی به جوشش آمد ، دیگر مرا ندید

خورشید نور بر دل خاموش کوچه ریخت
مرغ نگاه من به سوی خانه اش پرید
قالی کهنه را زن همسایه می تکاند
گرد و غبار در دهن کوچه می دوید

در بازگشت و چند طبق کش در آمدند
بر سر نهاده آینه و فرش و شمعدان
آهنگ دلنشین کمانچه بلند شد
زن ها ، بزك نموده و شاد و ترانه خوان

اسپند سوخت ، خنچه نهران شد به پیچ کوی
در جوی خشك يك سنگ ولگرد مرده بود

۱۳۳۴

۱۷ - سیاوش کسرائی از رهروان راه نیماست. در اشعارش مضامین حدیث نفس ، حماسه ، بشردوستی ، تفرزل و عشق وجود دارد. زبانش ساده ، روشن و روان است. مجموعه های اشعارش عبارتند از : آوا ، آرش کمانگیر ، خون سیاوش ، سنگ و شبنم ، با دماوند خاموش ، خانگی ، به سرخی آتش به طعم دود ، وقت سکوت نیست ، از قرق تا خروسخوان. شعر «شالیکار» دارای مضمونی انسانی است :

شالیکار

آسمان ریخته در آبی رود
طرح اندوه غروب ،
دختری بر لب آب
روی يك سنگ سپید
زیر يك ابر کبود
پای می شوید ، پاهای گل و لای اندود
پای می شوید و می اندیشد :
کار در شالی زار «
کار در شالی زار
در دل رود کبود
می دود سوسوی تك اختر شام
و از آن پیکر تار
که نشسته است بر آن سنگ سپید
گیسوئی شده افشان بر آب
نگهی گمشده درشالی زار

۱۳۳۱

۱۸ - منوچهر شیبانی متجاوز از ۵۰ سال به سبک نیمائی شعر می سرود. در شعرش تغزل و حماسه و عشق به انسان وجود دارد. وی چون نقاش بود در اشعارش از قدرت تصویری قوی برخوردار بود. در بعضی از اشعارش نکات مبهمی وجود دارد که فهم آنها دشوار می سازد. وی در سال ۱۳۷۰ در طهران در گذشت. مجموعه های اشعارش عبارتند از: جرعه ، آتشکده خاموش ، سراب های کویری. قسمتی از منظومه بلند « شمع آجین » وی نقل میشود :^{۳۵}

شمع آجین

بازار در سیاهی شب کیف می کند.
صدها هزار طاق ،

در پشت یکدگر زده صف ،

تا بد ز دور نوری ،

لرزان .

دل او فتد به شوری ،

از آن .

آید صدای هلهله از دور.

پیچید طنین آن ،

در طاق های ضربی بازار ،

تا کنج های دور فتاده.

ناگه زلای هر در خانه ،

باصد کرشمه ، نیمتن از چادر سیاه ،

بیرون فکنده هر زن ،

دوزند بهت زده ،

چشمان کنجکاو سیه رنگ خویش را ،

بر سوک کوچه ، سوی صداها.

مردی :

بر پیکر برهنه او ،

تابنده شمع ها ، در سوز ،

چون میخ ها فرو شده هر شمع در تنش

از داغ هر ته شمعی ،

جوئی زخون دویده سوی پائین ،

وز اشک همچو سرب مذاب هزار شمع ،

سوزد به سان دانه آسپند .

آن مرد :

لب می گزد به دندان.

شکیبا بسوز تن .

با جرأت ، بر سوی تیرگی ها ،

سنگین سنگین می گذرد دائم گام ...

بازار همچو دختر بیچاره ای زبون ،
پیچیده است سخت به چادر سیاه شب.
از زیر چادر خفقان آور ،
پیوسته در تلاش ،
چون مار تیر خورده به هنگام احتضار.

هر حجره بسته لب .

زچه رو ؟

چون شب است ، شب .

از زیر طاقی که از آن تیرگی چو دود ،

رقصان دود به بیرون ،

جمعی ،

کز کرده ،

از روزن عباها بر تیرگی طاق ،

مبہوت دوخته چشمان به خیرگی ،

گهگماه لرزه در تنش افکنند زبیم .

آوای وهمناکی ، از پاسیان شب .

بازار پر شده است زگابوس ها ،

بیم و امید بر سر امواج تیرگی ،

پیوسته در ستیز .

ره ، چه می نماید و چه ، ره ،

بازار پر زخده.

بازار پر فریب.

چنانکه گفته شد پیشگامان شعر نو به این عده محدود نمی شوند و بسیاری از نوپردازان هستند (و بوده اند) که سالیان دراز دست اندرکار نوسرائی بوده، مجموعه های اشعارشان سال هاست بچاپ رسیده و از پیش آهنگان شعر نو محسوب می شوند. نگارنده از اینکه در این مقاله نتوانسته آنها را معرفی کند بسیار متأسف است. در اینجا تنها به ذکر نامشان اکتفا می نماید:

خانم شمس کسمائی، تقی رفعت، محمد علی جواهری (رواهیج)، بهمن فرسی، دکتر شیراز پور (شین پرتو)، دکتر محمد مقدم، هوشنگ ایرانی، غلامحسین غریب، تندر کیا، محمدزهری، اسماعیل خونی، منوچهر آتشی، محمد حقوقی، پرویز داریوش، یدالله امینی (مفتون)، محمد علی سپانلو، حمید مصدق، ژاله سلطانی (اصفهانی)، لعبت والا، کیومرث منشی زاده، پروین بامداد، محمود کیانوش، پروین دولت آبادی، منوچهر نیستانی، نعمت میزاده (م - آزر)، میمنت میر صادقی، رضا براهنی، فرخ قیمی، احمد رضا احمدی، محمد عاصمی (شرننگ)، فریدون کار، حسن هنرمندی، نوذر پرننگ، دکتر محمد علی اسلامی، لیلا کسری، شاداب وجدی.

برخی از رهروان شعر نو

در دهه های اخیر که شعر نو رواج گرفته عده کثیری که بیشتر از جوانان هستند (یا بوده اند) به شعر نو روی آورده و اشعاری با ارزش های متفاوت (باروش های نیمائی و کلاسیک نو و آزاد) سروده اند که در مجلات مختلف داخل و خارج ایران به چاپ رسیده یا بصورت مجموعه هائی چاپ شده است.

به روایتی (گرچه باور آن مشکل است) بیست هزار شاعر نوپرداز در داخل و خارج ایران به سرودن شعر مشغول بوده و هستند که البته بررسی آثار آنان از عهده یک نفر و صفحات محدود خارج است.

نگارنده در میان مجموعه های متعددی که به شرح حال و اشعار شعرای نوپرداز اختصاص دارد، جستجوی بسیار نمود و از آن میان ۷۷ نفر را که معروف تر از دیگر نوسرایانند و بسیاری از آنان از سال های پیش بکار شاعری نو پرداخته اند و بعضی دیگر از جوانانی هستند که آنان نیز چند سال است به نوسرائی مشغولند و طبعاً ارزش اشعار این شعرا بسیار متفاوت است که مورد بحث ما نیست. در این گروه از هر سه دسته (شعر نیمائی، شعر کلاسیک نو، آزاد) دیده می شود. عده ای نیز مدتی شعر نو سروده و پس از آن به شعر سنتی روی کرده اند. تعداد زیادتری از این شعرا در ایران و عده کمتری در ممالک غربی ساکنند: ضیاء موحد، شمس لنگرودی، عمران صلاحی، کاظم سادات اشکوری، طاهره صفارزاده، منصور اوجی، حیدر رقابی، پرویز خضرائی، جعفر کوش آبادی، سیروس مشفق، رامین احمدی، خسرو گل سرخی، سعید سلطان پور، سعید یوسف، بهمن صالحی، فریدون گیلانی، بیژن الهی، بیژن جلالی، پرتو نوری، علا، اسماعیل نوری علا (پیام)، پرویز خائفی، بهرام اردبیلی، جواد مجابی، حسین منزوی، آذر خواجوی، مهستی بحرینی، ولی الله دورودیان، علی رضا نوری زاده، رضا مقصدی، ندا آبکاری، محمد جلالی چمینه (م - سحر)، غلامحسین نصیرپور، رضا چاپچی، علی محمدحق شناس، کامران بزرگ نیا، علی مومنی، پرویز اسلام پور، ژیلامساعد، فرشته ساری، قدسی قاضی نور، محمود شجاعی، هوشنگ چالنگی، فیروزه ترابی، سید علی صالحی، فرامرز سلیمانی، منصورخورشیدی، محمد

مختاری، سیروس راد منش، احمد محیط، هرمز علی پور، آریا آریا پور، منصور خاکسار (م پیوند)، محمود مؤمنی، غفور میرزائی (شهاب)، علی بابا چاهی، مینا اسدی، محمود فلکی، شهین حنانه، هما میرافشار، جعفر کوش آبادی و موسوی گرمارودی.

بحران شعر نو

در چند سال اخیر عقیده دارند که شعر نو دچار بحران شده است. بی گمان هر نهضت جدیدی در مسیر خود به فراز و نشیب هائی بر می خورد و راه همیشه صاف نیست. نادرنادرپور با تأسف می گوید: «... اگر ... (شعرنو) را بپای میز داوری بکشانیم، حکمی جز این نمی توانیم کرد که (طفل صد ساله ما) به جای (کعبه) راه (ترکستان) را پیموده و بر اثر همین انحراف، در قلمرو قبول عام نه تنها به پای (شعرکهن) نرسیده، بلکه تا حدی که از خودش هم انتظار می رفت موفق نشده و فقط به توفیقی اندک (آنها در دورانی کوتاه) دست یافته است...»^{۳۶}

بعضی از مطلعمان یکی از علل اغتشاش و انزوای شعر نو را پشت پازدن نو پردازان کنونی به پیشنهادهای نیما و دور شدن آنان را از «سبک نیمائی» و روی آوردن به «شعر منشور» و ترک هرگونه وزن و قافیه که نیما هم به نوعی از آنها (وزن و قافیه) معتقد بود، می دانند.

در این زمینه (بیژن جلالی) یکی از پیشروان شعر (موج نو) چنین می گوید: «زمانی که بنیان یک شعر هزارساله شکسته می شود، یا وزن شکسته و یا قافیه هائی که قافیه کامل نیستند، متأسفانه ما شاهد یک تخریب هستیم، تخریبی که آن سرش احتمالاً فاجعه آمیز خواهد بود. مرحله بعدی شکستن کامل وزن و قافیه، بی وزنی و بی قافیه گی است. در مرحله بعدی، شکستن جملات و بی قاعده آمدن سر سطر است و سرانجام شاید یک نوع داستان کرو لال ها بین شاعر و خواننده پیش بیاید...»^{۳۷}

محمود مشرف طهرانی (م - آزاد) یکی از پیشگامان قدیمی شعر نیمائی است. وی را که می توان از شعرای صاحب نظر دانست در مصاحبه ای علل بحران شعر نو و شعرای نوپرداز را مفصلاً بیان کرده که مجملأً بدین شرح است: «سرخوردگی، وازدگی، دپرسیون، غیبت تفکر و جهان بینی و فرهنگ در شعرا، فقر فرهنگی و بی آرمانی، احساس بلاتکلیفی و تعلیق و سردرگمی، آرمان گریزی گسستن از گذشته». بخش هائی از مصاحبه او را ذیلاً نقل می نمائیم:

«... شعر فارسی در سال های اخیر بیشتر دچار نوعی سرخوردگی و وازدگی است. نوعی دپرسیون، و می دانید که دپرسیون هنر نمی سازد، بی شکل است. شعرهائی که در مجله های هنری و فرهنگی چاپ می شود یا مجموعه شعرها و بویژه شعرهای جوان تر هانشان دهنده این دپرسیون و وازدگی است. بیشتر شعرهای یک دهه و اندی اخیر در بهترین حالت حداکثر یک لحظه تصویری است و گاه حسی دور و گنگ از یک زخم و درد، پراکنده اند. انگار کسی نبوده که آنها را ورزیده باشد و به آنها شکل داده باشد تا ماندگار شوند. این شعرها بیشتر نشانگر پراکندگی حواس و دل مردگی است. آن تلاش عظیم آن عرق ریزان روح که لازمه کار هنری است در دل مردگی و سرخوردگی این دوره است، نه بیان هنری و شاعرانه در گیر سرخوردگی و واخوردگی. البته نمی توان و نباید شعر سال های اخیر و بویژه شعر جوانان و مدعیان مدرنیسم و نوآوری را محکوم کرد. این شعرها اگر چه پدیده هنری به مفهوم واقعی آن نیست، اما یک پدیده اجتماعی است. نشانه درد زمانه است و نمودار این کارها دیده نمی شود. به دلیل پراکندگی ذهن و دپرسیون و وازدگی که بر

شاعران این شعرها غالب است نمی توانند فرمی بسازند و اندیشه های خود را بر آن فرم ها سوار کنند. مهم تر از همه همانطور که گفتید آرمانی ندارند، در شعر این سال ها بجز یکی دو مورد ، هیچ چیز وجود ندارد که خواننده شعر را بر انگیزد و نشان از تحولی داشته باشد. این شعرها نشانه آسیب شناسی يك بیماری است ... عشق و شور جوانی در دوران شباب می توانند دستمایه شعر باشد اما آن شور پیرانه سر که در حافظ غوغا می کند ، آن اندیشه و تفکر و جهان بینی فرهنگی را که از فلسفه ای یا عرفانی یا جهان بینی خاصی بر می خیزد من در شعر معاصر کمتر می بینم. و این یکی از زمینه های بحران شعر در سال های اخیر است. شاعران ما هنگامی که به سنین بالاتر می رسند یعنی به سن و سال هائی که زمان بیان شاعرانه اندیشه های بزرگ و ماندنی و عمیق است ، وامی مانند... در شعر امروز ما ، البته جز یکی دو مورد ، تفکر و جهان بینی و فرهنگ ، شعری زلال و نه تفکر شخصی ، غائب است. آقای نجف دریا بندری جانی گفته است که شعر معاصر ما در مقایسه با شعر کلاسیک ، چون تپه های شنی است در مقابل قله های بلند. درست است که ما در شعر معاصر هنوز به آن قله های بلند شعر کلاسیک نرسیده ایم اما تجربه و زمانه تازه ، فرم تازه می طلبد. شعر معاصر ما ، رشد پیوسته شعر کلاسیک را ندارد و این نیز یکی از دلایل اصلی بحران شعر از دهه ۶۰ تاکنون است ... عامل موثر دیگر در بحران و احساس بلاتکلیفی و تعلیق و سردرگمی است. دوران های وحشتناک تعلیق همیشه بحران های ادبی را به دنبال دارد. این بحران البته اروپا و امریکارا نیز فرا گرفته است و ظاهراً در امریکای لاتین و گوشه هائی از اروپای شرقی (آنها با انگیزه های متضاد) که در شعر و داستان حس زمانه با خلاقیت تازه بیان شده . درگیری مستقیم شاعران در متن حوادث روزگار بیشتر از علت های دیگر شعر است. این درگیری ذهن را به تفکر بر می انگیزد اما برای تفکر باید از موضوع درگیری فاصله گرفت... شکل اساسی شعرها در سال های اخیر و بویژه نسل بعد ، فقر فرهنگی و بی آرمانی است... شاعران باید انسان های با فرهنگ زمانه خود باشند و متأسفانه چنین نیستند. به علاوه شناخت شاعر از زبان و ادب کلاسیک و توانائی او بر آن و گذر از این توانائی و فراموش کردن آن و کاربرد این مجموعه بطور ناخواه در شعر ، باعث قوام و دوام شعر می شود و این شناخت و توانائی در شعر نو معاصر بسیار کم دیده می شود. آرمان گریزی شاید مهم ترین دلیل بحران شعر معاصر باشد. شاعر واقعی از آن روی که آرمان گراست به هیچ وضع موجودی تن نمی دهد. اعتراض و نارضائی در ذات هنر و هنرمند است. اعتراض با آرمان همراه است و آنچه در شعر سال های اخیر نیست آرمان گرایی است. شعر سال های اخیر به مسائل سیاسی و اجتماعی و تجربه گذشته پنجره ای ندارد. حتی آن عرفان قدیمی نیز دیگر در کار نیست. گفتم که شعر معاصر ما حاصل شرایط و موقعیت اجتماعی ماست و مشخصه اصل آن پراکندگی ، وازدگی و دپرسیون است. بخش اصلی شعر معاصر ما نشانه و علامت يك آسیب و بیماری است و به عنوان دست مایه تحلیل های روان شناسی فردی و جمعی و شناخت درد می آید و نه به کار شعر و ادب و تاریخ ادبیات. گفتم که آنچه سبب ماندگاری شعر می شود فرم و معماری و ساخت آن است. یعنی سلطه انسان بر فرم و زبان شعر نبرد با مرگ و نابودی است و شاعران بزرگ ما به رغم شرایط همواره دردهای بشری را سروده اند. چرا که شاعران باید علیه وضع موجود و در سوی امید بشری بسرایند و عدالت و شادی و آفتاب را نوید دهند. بی آرمانی درد سنگینی است. توقف تجربه نیمائی در وزن یکی از دلائل بحران شعر

معاصر فارسی است... بخش اصلی شعر دههٔ اخیر شعری است با ادعای باز آفرینی دنیای نو و نوآوری اما در واقع شعری است بی ارتباط و گسسته و منقطع از تجربهٔ گذشتهٔ ما و حتی تجربهٔ چند دههٔ پیش. این بازی ها را که در شعر سال های اخیر رایج شده است فرانسوی ها در دوسه دههٔ اول این قرن، آزمودند و حاصلی نداشته است...»^{۲۸}

چند نکته

در پایان سخن ذکر چند نکته را لازم می دانم :

۱ - آنچه در سطور پیشین در مورد شعر نو گفته شد به معنای نفی ارزش های والای گنجینهٔ بی‌بدیل و عظیمی که بزرگان ادب فارسی چوی میراثی بی نظیر برای ما بجا گذاشته اند ، نیست و کاخ پر شکوه شعر فارسی که بیش از یک هزار سال است سر بر آسمان سائیده همواره مورد احترام و اعجاب و کسب فیض ادب دوستان فارسی زبان بوده و خواهد بود.

۲ - طی سه ربع قرن که از عمر شعر نو می گذرد شعرای چیره دستی در شعر سنتی نیز چون بهار، شهریار، پروین، رعدی، پژمان، سایه، رهی، امیری فیروزکوهی، عماد خراسانی و دیگران اشعار زیبا و دل انگیزی در این زمینه سروده اند که مورد توجه ادب دوستان و شعر شناسان بوده است.

۳ - آنچه در سطور پیشین در بارهٔ بحران شعر نو و کاستی های بعضی از افراط گرایان نوپرداز گفته شد ارزش های والای اشعار نوپردازان پرمایه را نفی نمی کند. بی گمان آنچه بعنوان (شعر نو) در دست است در آینده ایام در غربال زمان، صراف تاریخ سره را از ناسره باز خواهد شناساند. آنچه ماندنی و با ارزش است می ماند و آنچه بی ارزش و رفتنی است می رود و فراموش می شود.

۴ - مطلبی را که نباید ناگفته گذاشت اینست که هر چند شعرای بهائی طی یکصد و پنجاه سال گذشته همهٔ اشعار خود را به شیوهٔ سنتی سروده اند ولی در سال های اخیر گاه گاهی بعضی از شعرای بهائی در عرصهٔ شعر نو ظاهر شده اند که گرچه تعداد آنان کم و آثارشان بسیار کمتر بوده است، در اینجا باید از شاعر نوپرداز فقید دکتر عطاء الله فریدونی که از مردم شمال ایران و ساکن رشت و از نوپردازان انگشت شمار جامعهٔ بهائی بود یاد کنیم. اشعارش گاهی در مجلهٔ (آهنگ بدیع) منتشر می شد. دو مجموعه شعر یکی (آوازه های جنگلی باد) را چند سال قبل چاپ کرد. اخیراً مجموعه (رائحهٔ درد) از وی چاپ شد. در بیخ که دو سه سالی است به ملکوت ابهی صعود کرده است. روانش شاد باد. دیگر باید از شهید مجید هوشنگ محمودی نام ببریم که گاهی اشعاری نو برسبیل تفتن می سرود. شاعر نوپرداز دیگر دکتر جلیل محمودی است که ساکن امریکا است و چند مجموعه شعر چاپ کرده. اشعارش بیشتر به سبک شعر هجائی و آزاد است. شاعر نوپرداز دیگر جناب منصور نبیلی است که در سال های اخیر اشعاری دل انگیز و با احساس سروده است.^{۲۹}

«فرهمندمقبلین» نیز از سر تفتن چند شعر نو سروده است.^{۴۰} امید است در آینده ایام عدهٔ بسیاری از شعرای بهائی به شیوهٔ نو روی آورند و با الهام از چشمهٔ فیاض امر بهائی آثار با ارزشی خلق کنند.

پایان سخن

مجلهٔ مباحث گذشته اکنون که به پایان سخن رسیده ایم لازم است یکبار دیگر مباحث گذشته را مرور کنیم: «شعر نو» در ادبیات فارسی که یکی از جلوه های تأثیرات آفاقی امر بهائی

است حدود سه ربع قرن پیش بوسیله «نیمایوشیچ» با ارائه پیشنهادهای سه گانه در جهت کوتاه و بلند کردن مصراع ها ، آمیختن اوزان عروضی در یک منظومه و تغییر محل قافیه ، به عرصه ادبیات منظوم فارسی راه یافت. ابتدا با مخالفت سنت گرایان روبرو شد ولی کم کم شعرای جوان به او روی آوردند. پس از چندی دکتر خانلری ادیب و شاعر معروف پیشنهادات نیما را تأیید و تعدیل کرد و با تأسیس مجله (سخن) جمعی از نوپردازان را پر و بال داد و به (مکتب سخن) یا (کلاسیک نو) معروف شد. بموازات این دو مکتب ، افراط گرایانی که آنها هم داعیه نوپردازی داشتند اشعاری بدون وزن و قافیه سرودند. این جریان تاکنون ادامه و ازدیاد یافته و پرچم آن را (احمدشاملو) نوپرداز قدیمی بدوش گرفته و بواسطه آسان بودن آن جمع کثیری از جوانان کم مایه بدان روی آورده‌اند. جریانات دیگری چون شعر حجم و شعر ناب و موج سوم نیز در سال های اخیر پیمان آمده است و طرفداران زیادی ندارد. اکنون چند سالی است که زمزمه (بحران شعرنو) بگوش می رسد که مشروحاً در باره آن سخن رفت.

اکنون شعر سنتی فارسی چون پیروی با تجربه های فراوان ، سرد و گرم چشیده ولی شاید در واپسین روزهای حیات عصا زنان ره می سپرد و شعر نو چون کودکی تازه نفس و بی تجربه ، افتان خیزان رو به راه دارد.

نگاهی به آینده

شعر نو فارسی ضرورت زمان است. زبان ادب فارسی این عصر نورانی است. زبانی است که مقدر است در آینده ایام بار مفاهیم عالی و حقایق مهمه مندرجه در متون آثار بهائی را بدوش بکشد. اگر اکنون بحرانی چون زمستانی کوتاه بر این نهالی نورسته مستولی شده ، بی گمان بزودی رخت بر خواهد بست و جای خود را به بهاری دل انگیز خواهد داد و این نهال تازه پر برگ شکوفه خواهد نشست و میوه های خوشگوار ببار خواهد آورد.

شعرای نوپرداز فارسی زبان آینده رسالتی عظیم که همانا ایجاد روح تفاهم و برادری و عدم تعصب و دوستی است به عهده دارند. باید با شعر خودمردم و به سوی ارزش های والا و متعالی انسانی سوق دهند و پرچمدار صلح و دوستی و خیر خواهی و ایثار و فداکاری و مهرورزی به همه مردم روی زمین باشند. در سال های آینده که عقاید تعصب آمیز و تنگ نظرانه و کوتاه بینانه و جزمی که اکنون در مهد امرالله رواج دارد ، جای خود را به تساهل و همزیستی و آسان گیری و سعه صدر خواهد داد. شعرانی چیره دست در ظل امرالله در خواهند آمد و از گنجینه بی نظیر معارف بهائی الهام خواهند گرفت و به شیوه نوین به سرودن اشعاری زیبا و دل انگیز و خلق مضامین متعالی خواهند پرداخت و به جهانیان عرضه خواهند کرد و نقشی بزرگ و عمده در هدایت نفوس و تربیت و تهذیب و ترقی و تعالی روحانی افراد بشر به عهده خواهند گرفت .

بار دیگر بلبلان غزل خوان چمنستان هدایت در گلشن سرای مهد امرالله نغمه های دلنشین در ستایش مهر و زیبایی و عدالت و عشق به انسان و بشر دوستی سر خواهند داد و نام ایران و ادب این سرزمین را به مقامی شایسته بدان گونه که در آثار مقدسه بهائی آمده است بلند آوازه خواهند ساخت ... چنین باد

گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن
چتر گل بر سر کشی ای مرغ خوش خوان ، غم مخور

مراجع

- ۱- این اصطلاح را مرحوم دکتر مهدی حمیدی به شعر کهن فارسی اطلاق کرده و یکی از مجموعه های اشعارش را به همین نام خوانده است.
- ۲- نماپرشیج ، برگزیده آثار (نثر) به کوشش سیروس طاهباز ، انتشارات بزرگمهر طهران ، چاپ اول.
- ۳- دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ، ادوار شعر فارسی ، انتشارات طرس ۱۳۵۹
- ۴- دکتر مهدی حمیدی ، فنون شعر و کالدهای پولادین آن ، انتشارات گلشانی طهران ، ص ۱۷۷
- ۵- نوح عقاید این دسته شعرا را از جمله در کتاب دکتر حمیدی (مرجع شماره ۴) (بخش اول) می توان یافت .
- ۶- برای اطلاع به فنون شعر و شاعری و بلاغت از جمله می توان به آثار ذیل مراجعه کرد: اساس الاکتباس ومعیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی ، حدائق السحر فی دقائق الشعر رشید و طواط ، المهجم فی معانی اشعار المعجم شمس قیس رازی ، کشف المحجوب هجو بزی ، بر طبقا (اوسط) ترجمه سهیل افغان ، هنر شاعری ترجمه فتح اله مجتهدی ، سبک شناسی ملک الشعراء بهار ، تاریخ ادبیات ایران و گنج سخن دکتر ذبیح الله صفا ، سخن و سخنوران بدیع الزمان فریوزانفر ، تحقیق انتقادی در عروض فارسی ، وزن شعر فارسی ، هفتاد سخن (سه جلد) زبان شناسی و زبان فارسی ، دکتر خانلری ، موسیقی شعر ، صور خیال در شعر فارسی ، ادوار شعر فارسی ، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، بررسی منشاء وزن در شعر فارسی دکتر وحیدیان کامکار ، سخن سنجی دکتر صورتگر ، فنون بلاغت و صناعات ادبی ، معانی و بیان جلال الدین هسانی ، نگاهی تازه به بدیع ، انواع ادبی دکتر سیروس شمیسا ، نقدالشعرا ذکاتی بیضانی ، عروض حمیدی ، فنون شعر و کالدهای پولادین آن دکتر مهدی حمیدی شیرازی ، پریه ، پژگشت فریدون توللی ، چشم انداز نو در ادبیات ایران دکتر حمید زوین کوب ، نقد ادبی ، شعری دروغ ، شعر بی نقاب ، سیری در شعر فارسی ، اوسط و فن شعر ، (ترجمه) دکتر عبدالحسین زوین کوب ، چشمه روشن دکتر غلامحسین یوسفی .
- ۷- خوشه هائی از خرمن ادب و هنر (۱) نشریه انجمن ادب و هنر سرپس .
- ۸- افلاطون ، جمهوریت ترجمه فراد روحانی ص ۱۷۶ بنگاه ترجمه و نشر کتاب طهران .
- ۹- خواجه نصیرالدین طوسی ، اساس الاکتباس ، چاپ دانشگاه طهران ص ۵۸۶
- ۱۰- ۱۱- دکتر پرویز خانری ، وزن شعر فارسی ، چاپ دوم ، انتشارات طوسی ، طهران
- ۱۲- بیرونی ، تحقیق ماللهند
- ۱۳- در این مورد می توان به دو کتاب پر ارزش دکتر شفیعی کدکنی ، (موسیقی شعر ، صورخیال در شعر فارسی) مراجعه کرد.
- ۱۴- مرجع شماره ۱۰ و ۱۱
- ۱۵- ۱۶- ۱۷- دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، موسیقی شعر ، چاپ دوم ، انتشارات آگاه ، طهران
- ۱۸- نما پرشیج ، حرف های همسایه ، انتشارات دنیا ، طهران ص ۵۹ الی ۶۱
- ۱۹- نما پرشیج ، مجموعه کامل اشعار ، انتشارات نگاه ، طهران ص ۴۴۴
- ۲۰- ۲۱- مرجع شماره ۱۵ و ۱۷ ص ۵ به بعد
- ۲۲- نما پرشیج ، حرف های همسایه ، انتشارات دنیا ، طهران
- ۲۳- دکتر انور خامه ای ، چهار چهره ، چاپ اول ، کتاب سرا طهران
- ۲۴- مجله کاویان شماره ۲۵ سال ۱۳۳۴ طهران
- ۲۵- طفل صد سال ای بنام شعر نو ، مجله روزگار نو چاپ پاریس ، تیرماه ۱۳۷۱
- ۲۶- مرجع شماره ۲۳ ص ۱۱ به بعد
- ۲۷- مرجع شماره ۲۵ مصاحبه با نادر پور شماره ۱۴۱
- ۲۸- محمود مشرف طهرانی (م- آزاد) شعر من درد من است ، مجله آدینه ، طهران شماره ۹۱ - ۹۰ مهر ماه ۷۲
- ۲۹- اسماعیل خرنی ، مجله آرش چاپ پاریس شماره ۲۰

- ۳۰ - مرجع شماره ۲۲
- ۳۲ - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، ادوار شعر فارسی ، انتشارات طوس ، طهران ص ۲۸
- ۳۳ - دکتر عبدالحسین زین کوب ، شعر بی دروغ شعر بی نقاب انتشارات علمی ، چاپ اول ، طهران
- ۳۴ - بهروز افتخاری (مجرعة اشعار) صدای شکست سگرت ، چاپ کانون طهران ۱۳۷۰
- ۳۵ - با اینکه شاعر باسر بهائی مریم نبوده ولی بنظر می رسد منظورش جناب حاج سلمان خان افشار بوده که در طهران شمع آجین و شهید شدند.
- ۳۶ - مجله روزگار نو ، نادر نادرپور ، شماره ۱۴۸ مرداد ۱۳۷۲
- ۳۷ - ماهنامه کلك ، شماره ۳۴ طهران دی ماه ۱۳۷۱
- ۳۸ - مرجع شماره ۲۸
- ۳۹ - بهروز چهاری ، نگاهی به اشعار شعرای بهائی ربع قرن اخیر ، خورشه هائی از خرمن ادب و هنر (۲)
- ۴۰ - فرهنگ مقبلین ، نقشه های الهام ، انجمن ادب و هنر سرویس ۱۹۹۲



جناب حاج احمد حمدی

مربوط به شرح حال ایشان